



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

12


برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سر دبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود 15 اوت 2007 - 24 مرداد 1386



**تهاجم رژیم به مردم را
خنثی کنیم!**

گفتگو با علی جوادی

صفحه 2

**ستم ملی، مساله ملی، راه حل
کمونیسم کارگری**

بخش آخر

صفحه 10

**شکست جنبش سرنگونی یا بن بست
چپ رادیکال؟**

نقدی بر مواضع اخیر کورش مدرسی

سیاوش دانشور

صفحه 12

**با بولتن مباحثات کمونیسم کارگری
همکاری کنید!**


اولین شماره بولتن "مباحثات کمونیسم کارگری" 15 سپتامبر 2007 منتشر میشود. این یک نشریه تئوریک - سیاسی است که به مباحثات کمونیسم کارگری اختصاص دارد. در این نشریه تلاش میشود به مباحث اصلی و بحث برانگیز مطرح در جنبش کمونیسم کارگری از طریق مصاحبه، میزگرد و مقاله پرداخته شود. این یک نشریه حزبی نیست، لذا صفحات آن به روی کلیه کسانی که طی مقالاتی به مباحثات کمونیسم کارگری بپردازند، باز است. از کلیه کسانی که علاقمند به دخالت در این عرصه هستند دعوت میشود که مقالات خود را برای نشریه ارسال دارند. آخرین تاریخ دریافت مطلب برای شماره اول، 1 سپتامبر است. لطفا مقالاتتان را در فرمت word به آدرس Majedi.azar@gmail.com ارسال کنید. رد یا قبول مقاله برای انتشار با سردبیر است.

**ریشه های بحران تشکیلاتی
در جنبش کمونیسم کارگری**

بحث بر سر اینست که زمان آن رسیده است که بر متن دنیای پس از جنگ سرد، فروپاشی کمونیسم اردوگاهی و بلوک شرق و بویژه در تقابل با ایدئولوژی بورژوازی معاصر و اکنون بر متن بحران این ایدئولوژی یعنی مکتب پست مدرنیسم و نئوکنسرواتیسم نظم نوین جهانی، از یک طرف باید به اولویت بندی و در نتیجه سازماندهی پراتیک کمونیسم کارگری بویژه پس از فوت منصور حکمت، متفکر کبیر و تئوریسین جنبش کمونیسم کارگری، پرداخته و از طرف دیگر به تبیین و تشریح دلایل بحران اخیر جنبش کمونیسم کارگری یعنی تشتت سازمانی جنبش کمونیسم کارگری در سطح گسترده همت گماریم.

خسرو دانش


صفحه 6



گفتگو با هما ارجمند

**در باره کمپین علیه مدارس
مذهبی**

صفحه 4



**ناسیونالیسم تمامیت خواه
و قوم پرستان
بخشی از سناریوی سیاه!**

سعید مدانلو

صفحه 17

**بیانیه زندانیان محکوم به اعدام
برای لغو اعدام و نجات جان محکومین
به اعدام، کوشش کنید!**

صفحه 5

یادداشت سردبیر



سیاوش دانشور

بعد از 18 مرداد
چه باید کرد؟

18 مرداد روزی دیگر از نمایش همبستگی کارگری بین المللی با فعالین کارگری در ایران بود. با فراخوان کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری (ITUC) و فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (ITF)، کارگران و اتحادیه های کارگری تا کمونیستها و مخالفین شریف جمهوری اسلامی، در کشورهای مختلف در چهارگوشه جهان اعتراض کردند. چندین نامه اعتراضی سازمانهای بزرگ کارگری و شعبات مختلف آنها به جمهوری اسلامی ارسال شد و در کشورهای مختلفی بنا به گزارش فدراسیون حمل و نقل از جمله؛ الجزیره، استرالیا، اتریش، بلاروس، بلژیک، کانادا، مصر، فرانسه، آلمان، هندوستان، اندونزی، ایران، فنلاند، ژاپن، اردن، مالزی، مراکش، نپال، هلند، نروژ، پاکستان، فلسطین، پاناما، رومانی، روسیه، اسپانیا، سوئد، سوئیس، تایلند، تونس، ترینیداد و توباگو، ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و یمن تظاهراتها و اجتماعات و مراسمی برگزار شد. این گوشه ای بسیار کوچک از پتانسیل عظیم و بالقوه همروشنی کارگران جهان و انترناسیونالیسم کارگری است که مرزهای پوچ ملی و هویتهای کاذب ملی را درمینوردد. این حقوق بشر طبقه ماست! اگرچه بنا به موقعیت جنبش کارگری جهانی و رادیکالیسم کارگری بی خطی سیاسی جناح چپ جوامع امروز در برخورد به رویدادها و مسائل جهانی، و همینطور محدودیتهای بسیج و تحرک

صفحه 23

در صفحات دیگر؛ نامه ها و ستون آخر.

تهاجم رژیم به مردم را خنثی کنیم!



گفتگو با علی جوادی

یک دنیای بهتر: اخیراً در دفتر سیاسی حزب مباحثی پیرامون چگونگی به میدان کشیدن ایرانیان خارج کشور در مقابله با تهاجم اخیر رژیم اسلامی صورت گرفت. رئوس این مباحث و اهمیت آن چیست؟

علی جوادی: رژیم اسلامی تعرض همه جانبه و وحشیانه ای را به جامعه آغاز کرده است. هدفش سرکوب اعتراضات اجتماعی و به شکست کشاندن تلاش مردمی است که قصد سرنگونی اش را دارند. جناح راست تصویر واقعی ای از مبانی حاکمیتش دارد. میدانند که بدون زدن و کشتن و اعدام کردن و بستن شمشیر خونین اسلام از رو قادر به بقا نخواهند بود. بحث پیرامون چگونگی مقابله با این تعرض رژیم اسلامی موضوع مباحث اخیر دفتر سیاسی و هیات دایر دفتر سیاسی بوده است.

یک جنبه این مساله که میشود بیشتر در باره آن صحبت کرد مساله سازماندهی و اقدام در خارج کشور است. سؤال محوری که در مقابل ما قرار دارد چگونگی به میدان کشیدن ایرانیان خارج کشور و بسیج افکار عمومی جهانی در تقابل با این تعرض اوباش اسلامی حاکم در ایران است. مساله سازماندهی اجتماعی مساله ای است که رهبری حزب بطور جدی مشغول آن است. این مباحث بر این نقد استوار است که با سبک کار تاکنونی حاکم بر جنبش کمونیسم کارگری نمیتوان به مقابله جدی با وضعیت حاضر رفت. نمیتوان صرفاً به آکسیونهای سازمانی بسنده کرد. باید مردم را در ابعاد وسیع به میدان کشید. نتیجتاً مساله نقد سبک کار تاکنونی و ارائه سبک کاری جدید و تلاش برای تحقق سریع آن مساله محوری چنین مباحثی بودند.

ما معتقدیم در خارج کشور که امکانات کار علنی فراهم است

این حرکت کدام است؟

علی جوادی: ما قصد داریم مبتکر راه اندازی حرکات بزرگ سیاسی در تقابل با وضعیت موجود شویم. بسیج گسترده ترین نیرو برای تحقق گرهی ترین خواستهای سیاسی. این حرکت به لحاظ سیاسی دو جنبه دارد. ۱- توقف فوری اعدامها، دستگیریهها و تعرض به مردم و ۲- آزادی کلیه دستگیر شدگان و زندانیان سیاسی. اهداف سیاسی ما در این کمپین روشن و با توجه به تقابل عمومی در شرایط حاضر تعیین شده است. مسلماً این دو خواست تمام خواستهای سیاسی - مبارزاتی ما را در بر نمیگیرد.

ما میخواهیم به دور این دو خواست و مطالبه فوری بزرگترین تحرک سیاسی را سازماندهی کنیم. هدف ما راه اندازی جنبشی برای پایان دادن به تعرض کنونی رژیم است. اگر در این جبهه در تقابل با جمهوری اسلامی موفق شویم قادر خواهیم شد که بر سرنوشت جنگ رژیم با مردم بطور فوری و حیاتی تأثیر گذار باشیم. میتوانیم ورق را برگردانیم و توازن قوا در مقابله با رژیم اسلامی را کاملاً دگرگون کنیم. ما بر متن پیشروی در این جبهه قادر خواهیم شد که تعرضات بعدی را سازمانیافته تر و نقشه مند تر به پیش ببریم. این یک نبرد حیاتی است.

مساله حیاتی برای ما بسیج گسترده سیاسی است. ما نمیخواهیم با نیروی محدود به پای چند آکسیون اعتراضی برویم. نقشه عمل ما سازماندهی کاری بزرگ است.

یک دنیای بهتر: تفاوت این مباحث با تلاشهای تاکنونی کمونیسم کارگری چیست؟ ویژگیهای این تلاش کدام است؟ چه تغییرات سبک کاری را این بحث مد نظر دارد؟

علی جوادی: کمونیسم کارگری تاکنون تلاشهای بسیاری در

مقابله با وحشیگریهای رژیم اسلامی انجام داده است. ما قصد کم رنگ کردن هیچ تلاشی را نداریم. اما در عین حال به این امر هم واقفیم که با نیروی محدود و اعضای سازمانی نمیتوانیم به مقابله جدی با وضعیت حاضر برخیزیم. و این مساله ما را به نقد سبک کار رایج و تاکنونی در خارج کشور در صفوف جنبش کمونیسم کارگری میرساند. از نقطه نظر ما آنچه که ممکن است، مطلوب ترین روش و راه نیست. شکست تهاجم رژیم اسلامی مستلزم بسیج نیرویی اجتماعی و در خور اهمیت است. چنانچه رژیم اسلامی در واکنش به تعرضش شاهد پیشروی کمونیسم کارگری و تحکیم رابطه این نیرو با مردم باشد، در آن صورت وادار به عقب نشینی خواهد شد. این حلقه مکانیسم شکست رژیم در شرایط حاضر است.

به لحاظ سبک کاری ما قصد داریم با بسیج اهرمهایی و تأثیر گذاری بر افکار و رفتار مردم آزادیخواه در خارج کشور به این هدف خود دست پیدا کنیم. یک رکن چنین تلاشی بسیج اهرمهای تأثیر گذار در افکار عمومی در خارج کشور بر محور این خطوط سیاسی است. برای پیشروی مؤثر باید ابزارهای تأثیر گذاری در جامعه را به این تلاش عمومی جلب کرد.

بدین منظور ما تلاش میکنیم که فراخوان دهنده چنین حرکتی، علاوه بر خودمان، جمعی از افراد مؤثر و دخالتگر در اوضاع سیاسی حاضر باشند. ما میکوشیم توجه بیشترین رهبران عملی، و بیشترین ابزارهای دخالتگری را در این راستا جلب کنیم. هدف از این امر جلب توجه بیشترین نیرو بزرگ این حرکت و بمنظور پیشروی آن است. این مساله ای مهم و در عین حال مساله پیچیده ای است و ظرایف معینی دارد که باید با دقت به آن پرداخت.

یک دنیای بهتر: آیا متمرکز کردن این تلاش بر محور توقف فوری اعدامها،

تهاجم رژیم به مردم را خنثی کنیم...

آزادی دستگیر شدگان و آزادی زندانیان سیاسی به نوعی محدود کردن مبارزه علیه رژیم اسلامی نیست؟

علی جوادی : بنظر من هیچ وجه اینطور نیست. شناخت مساله اصلی نبردی است که در حال حاضر در جامعه در جریان است. پیروزی در این عرصه، جلوگیری از تهاجم رژیم اسلامی هموار کننده پیشرویهایی آتی است. رژیم اسلامی قادر به مرعوب کردن مردم و شکست آنها نخواهد شد. من در این واقعیت تردیدی ندارم. اما میتواند لطمات و صدمات معینی بر جنبش سرنگونی و روحیه مردم در تلاش برای سرنگونی رژیم اسلامی وارد کند. بعلاوه نوشتن جنگ در جبهه های متعدد تعیین میشود. اما در هر نبردی الزاما تمام مسائل جنگ را در خود خلاصه نمیکند.

چنین تلاشی به هیچوجه محدود کردن مبارزه علیه رژیم آدمکشان اسلامی نیست. مشخص کردن و تعریف دقیق از مبارزه ای است که در لحظه حاضر در جریان است. واقعیت این است که رژیم اسلامی وارد یک قمار بزرگ شده است. قمار زندگی منحوس حاکمیت اسلامی. هر چه بیشتر بزنند، شرایط بقاء و ماندن خود را مشکل تر میکنند. اگر مانند دور قبل از یورش حاضر موفق نشوند، ناچارند هر بار با نیروی نظامی و گسترده تری به میدان بیایند. و این معمای بحران لاعلاج رژیم اسلامی است. بعلاوه این مبارزه مشخص به مبارزه اجتماعی علیه رژیم اسلامی کمک شایانی خواهد کرد. این مبارزه عمومی را تسهیل خواهد کرد. نیروی گسترده تری را به آن جلب خواهد کرد.

یک دنیای بهتر : این حرکت چه تفاوتی با مبارزه تاکتونی "علیه اعدام" و مبارزه برای "آزادی زندانیان سیاسی" دارد؟ چرا

فراخوان پیوستن به این کمیته ها و مجاری تشکیلاتی را نمیدهد؟

علی جوادی : هدف این کمپین با اهدافی که کمپینهای تاکتونی "علیه اعدام" و یا برای "آزادی زندانی سیاسی" دنبال میکنند، متفاوت است. ما قصد ایجاد یک کمیته و سازمان دیگر در این زمینه را نداریم. میخواهیم به هدف معین و روشن و با اتکاء به گسترده ترین بسیج سیاسی دست پیدا کنیم. کمیته های فعلی و موجود را باید تقویت و پشتیبانی کرد. از این نظر جای هیچگونه نگرانی برای این کمیته ها موجود نیست. اما ما با تقویت این کمیته ها به اهداف خود دست پیدا نمیکنیم. تقابل کنونی بسیار گسترده تر و همه جانبه تر است. باید با نیروی سازمانی بسیار وسیعتری به میدان آمد. راه دیگری نیست.

یک دنیای بهتر : جایگاه جریانات متشکل سیاسی در این حرکت شما چیست؟ جایگاه "چپ" و کمونیسم کارگری چیست؟ جریانات راست و ناسیونالیست و ملی - اسلامی چطور؟ آیا فراخوان شما به این جریانات هم است؟

علی جوادی : فراخوان ما رو به مردم است. هدفمان صرفا جلب نیروی سازمانی احزاب کمونیست کارگری و یا جریانات رادیکال موجود نیست. هدف ما جلب افکار عمومی و به میدان کشیدن آنهاست. بخش بسیار وسیعی از این مردم هنوز تحزب یافته نیستند. (ما تلاش میکنیم که حزب اتحاد کمونیسم کارگری ظرف چنین تحزبی شود). ما هیچگونه محدودیتی برای پیوستن به چنین کمپین و مطالباتی قائل نیستیم. هر کس میتواند به این حرکت بپیوندد. ما برای کسی محدودیتی قائل نیستیم. در عین حال که فراخوانمان به مردم است از روی آوری هر حرکتی به این کمپین استقبال میکنیم. در هر حرکت اجتماعی نمیتوان برای

حضور افراد و جریانات مانع سیاسی و محدودیتی ایجاد کرد. اگر نیروهای "راست" و یا "ملی - اسلامی" بزیر این حرکت بسیج شوند، این خط ماست که به جلو رفته است. این معنای عملی و واقعی هژمونی است. بنظر من نباید کم اعتماد به نفس بود.

اما در عین حال باید تاکید کنم که ما تلاش میکنیم که کمونیسم کارگری قادر به ایفای نقش برجسته و حیاتی در این مبارزه معین شود. مساله ما به جلو آمدن کمونیسم کارگری در عرصه سازماندهی و بسیج اجتماعی است.

یک دنیای بهتر : شما قصد دارید فراخوانی را صادر کنید و خواهان پیوستن همگان به این حرکت هستید. آیا نوعی "همه با هم" و "وحدت اپوزیسیون" را این حرکت مد نظر دارد؟

علی جوادی : خیر. نه "همه با هم" و یا "وحدت اپوزیسیون" ممکن است و نه مطلوب. و نه ما دنبال چنین رویای دست نیافتنی و نا لازمی هستیم. نیروهای اپوزیسیون به اردوها و جنبش های متفاوت اجتماعی تعلق دارند. از یک جنس نیستند. یک هدف عمومی را دنبال نمیکند. ممکن است که در یک مقطع معین زمانی برخی جنبشهای اجتماعی مطالبه و خواست "یکسانی" را دنبال کنند. چنین امری حرکتیهای سیاسی را بعضا در "موازات" هم قرار میدهد. اما از این تلاقیها نمیتوان تئوری خاصی استنتاج کرد. نظر ما در باره وحدت اپوزیسیون روشن است. ما مردم را به اردوی خودمان دعوت میکنیم.

ما میخواهیم یک حرکت عمومی را سازمان دهیم. مطالبات و خواست ما روشن است. توقف فوری اعدامها و دستگیری ها و تعرض به مردم و آزادی کلیه

دستگیر شدگان. این خواست ما در این کمپین است. مساله این است که مردم به صف کدام نیرو در این حرکت اعتراضی می پیوندند؟

یک دنیای بهتر : فرض کنیم جریانات متعددی به این حرکت پیوستند. چه تضمینی هست که جریانات "راست" این حرکت را از آن خود نکنند و کمونیسم و چپ حاشیه ای نشود؟

علی جوادی : چه تضمینی وجود دارد که جریانات راست کلا حرکات اعتراضی را از آن خود نکنند؟ هیچ تضمینی به غیر از قابلیت و توان و دخالتگری ما در پرچمدار چنین حرکتی شدن وجود ندارد. تلاش ما برای جلب نیروی آزادخواهی و برابری طلبی آن تضمینی است که میتواند کمونیسم را در پیشاپیش حرکات اعتراضی جامعه قرار دهد. نمیتوان از حاشیه جامعه تاثیر گذار و دخالتگر بود. هر مبارزه اجتماعی الزاما نیروهای متعدد و رنگارنگی را با خود جلب میکند. مساله این است که کدام نیرو هژمونی خود را تثبیت میکند. ما در همین جا از تمامی نیروهای آزادخواه و برابری طلب میخواهیم که در پیشاپیش چنین حرکتی قرار گیرند. این حرکت را از آن خود کنند. سهم خود را در شکست رژیم اسلامی در شرایط حاضر در یک اعتراض اجتماعی ایفا کنند.

یک دنیای بهتر : رئوس اقدامات فوری که مد نظر دارید کدام است؟

علی جوادی : ما فراخوان این کمپین را آماده کرده ایم. پلاتفرم آن را هم تدوین کرده ایم. تلاش میکنیم که سوت این حرکت را هر چه زودتر به صدا در آوریم. ما در نظر داریم در شهرهای بزرگ در خارج کشور بزرگترین اعتراضات را سازمان دهیم. بحث پیرامون اقدامات بعدی را باید به پیشرفت عملی این پروژه موکول کرد. *

مصاحبه با هما ارجمند، از سخن گویان کمپین علیه مدارس مذهبی در کانادا هما ارجمند



یک دنیای بهتر: کمپین یک سیستم آموزشی برای همه برسر چیست؟ جریانات و نیروهای درگیر در آن کدامند؟

هما ارجمند: این کمپین در اساس بر علیه دخالت مذهب در زندگی مردم و بطور مشخص دخالت این دستگاه ارتجاعی و ضد بشری در زندگی کودکان و آموزش و پرورش آنان میباشد. جدایی مذهب از آموزش و پرورش و از بین بردن نفوذ و حاکمیت آن بر مدارس یک خواست پایه ای انقلابات بورژوازی در سده ۱۹ بوده است و این اختاپوس مخوف تا حدود زیادی با تعرض مردم آزاده و سوسیالیست به آن در دو سده گذشته به عقب رانده شده بود. اما در دو دهه اخیر این هیولای ضد مدرنیسم و ضد آزادی یک بار دیگر دست درازبهایش را به حقوق پایه ای مردم و دستاوردهای کارگران و سوسیالیستها آغاز کرده است. البته بخشی از سرمایه داران و طبقات مرفه و حاکم جامعه با رفتن به پشت جریانات مذهبی این تعرض را توانستند امکان پذیر سازند. از این رو یک بار دیگر باید این وظیفه ابتدایی و در عین حال مهم یعنی پایان دادن به دخالت مذهب در امر آموزش و پرورش کودکان در دستور خود بگذاریم. این شاید تعجب خلیلهای را برانگیزد که چگونه در غرب و کشورهای به اصطلاح پیشرفته خواست جدایی مذهب از آموزش پرورش در حال بدل شدن به یک مطالبه عمومی است و بر سر آن قطبهای مختلف جامعه در حال جدالند؟ مگر نمیگویند مذهب بعد از انقلاب صنعتی و انقلابات اروپا و بطور مشخص انقلاب گبیر فرانسه به عقب رانده شده است. بله به عقب رانده شده ولی کاملا دستش را از امور جامعه و دولت که نبریده اند. این صنعت به خاطر استیصال جامعه در مقابل قدرت بلامنزاع سرمایه و همچنین حمایت وسیع سرمایه داران از آن، از قدرتی مافیایی برخوردار است. همانطور

جریان بوده است. نیروهای دموکرات و مترقی و ضد مذهب علی العموم روی این مسئله کار میکردند و حتی یکبار هم طرح پیشنهادی مربوط به قطع بودجه به مدارس کاتولیک به مجلس رفت و رای نیاورد. امروز بر تعداد مدعیان اضافه شده است. در راس آن گروههای اسلامی و یهودی همه تلاششان را میکنند که به خود رسمیت ببخشند و یا مدارس که همین حالا دایر است را با بودجه های دولتی تامین کنند. اما مردم خیلی سر اسلامیهها حساس هستند. اسلام سیاسی پدیده ای است که مردم از آن خیلی وحشت دارند و هر نوع آوانس دادن به آن را نمیتوانند تحمل کنند. مردم شدیداً نگرانند که مدارس اسلامی که نمونه هایش را در پاکستان و ایران و افغانستان دیده اند را در اینجا هم شاهد باشند. خیلیها از این در هراسند که جامعه شدیداً گتوبندی میشود و کودکان از بدو شناخت خود و اطرافشان، خود و دیگران را تنها با هویت مذهبی تعریف کنند و جداسازی در جامعه ریشه ای گردد. محلات و منطقه ها حول کلیسا، مسجد و کنیسه و مدارس مذهبی شکل گرفته و بر همان اساس نمایندگان مردم از شوراهای شهر گرفته تا مجلس ایالتی و پارلمان بر اساس گروههای مذهبی انتخاب گردند. از طرف دیگر از نظر مالی و سازمان اداری این خود یک ولخرجی عظیم و یک بلبشوی وسیعی را به همراه دارد که در ذهن هر آدم عادی غیر قابل توجیه است. مردم میگویند دولت که همین جوری بودجه های آموزش و پرورش را دم و دقیقه کم میکند و یا قطع میکند. اختصاص دادن بودجه به دیگر مذاهب برای ایجاد مدرسه معنی اش این است که همین مقرر بودجه موجود را میخواهند تکه تکه کنند. از این رو چیزی برای مدارس عمومی و دولتی نمیماند. عده ای نگران کاسته شدن کیفیت آموزش عمومی هستند. میبینید طیفی که منبع کمپین علیه مدارس مذهبی است خیلی بزرگ است. و زمان تهاجم وسیع به مذهب بخصوص در این عرصه مناسبترین زمان

است.

اما تا آنجایی که به نیروهای مشخص درگیر در این کمپین برمیگردد بخاطر طبیعت مطالبه و نوع نگرانیها و انگیزهها، سازمانها و گروهها مختلفی درگیرند. در حال حاضر تشکلهای چون انجمن انساندوستی کانادا، چندین نهاد و ائتلاف مربوط به سیستم آموزشی واحد، کنفرانس هندوهای کانادا، کنگره مسلمانان کانادا، جمعی از امنای مدارس انتاریو، نهاد حقوق مدنی در مدارس دولتی، مرکز رسیدگی و تحقیق انتاریو به همراه کمپین علیه دادگاههای اسلامی با مسئولیت هما ارجمند، یک شبکه ای ایجاد کردند که در عین فعالیتها مشترک هر یک در زمینه هایی مشغول فعالیت هستند و تا حدی هم توجه رسانه های عمومی را جلب کرده اند. در سطح احزاب اصلی و سراسری تنها حزب سبزها مخالف مدارس مذهبی است. حزب نیو دموکرات (چهارمین حزب پارلمانی) بطور رسمی موضعی نگرفته است ولی در سطح بدنه احزاب فعالین زیادی در کمپین حضور دارند و حتی چند از اعضای پارلمانی خود را به کمپین نزدیک میکنند. حزب لیبرال تا اینجا تنها مخالف بودجه دادن به دیگر جریانات مذهبی بوده است. در سطح تشکلهای کارگری، زنان و مدافع حقوق کودک هنوز کمپین جای واقعی خود را نگشوده است. به یک معنی مومنتی که این سازمانها را به واکنش و حرکت وادارد هنوز بوجود نیامده است.

یک دنیای بهتر: شما چه سیاستی را در این کمپین دنبال میکنید و چه تفاوتی با دیگر نیروهای شرکت کننده در آن دارید؟

هما ارجمند: سیاست ما روشن است ما همه جا بطور قاطع خواهان جدایی مذهب از دولت، آموزش و پرورش و سیستم قضائی هستیم. ما کلاً نمیخواهیم امور مردم که به نحوی باید از طریق یک مرجع دولتی و سکولار رسیدگی شود را صنعت مذهب در دست بگیرد. عرصه مبارزه برای یک سیستم آموزشی واحد یکی از

مصاحبه با هما ارجمند، از سخن گویان کمپین علیه مدارس مذهبی در کانادا...

جبهه های ما در مبارزه علیه مذهب و اسلام سیاسی است، این تصویر عمومی را ما فراموش نکرده ایم. تا آنجایی که به جنبه اثباتی حرکت ما برمیگردد، ما هیچ گونه تخفیفی را نسبت به حقوق کودکان و زندگی آزاد و شاد آنان قائل نیستیم و اساسا از سر حقوق کودک و فراهم بودن شرایط آزادانه، برابر و خلاق جهت شکوفایی آنان وارد این عرصه شده ایم. در عین حال تفاوت های دیگر ما با نیروهای درگیر این است که ما کاملا این قضیه را سیاسی میبینیم. خطر مذهب و بخصوص اسلام سیاسی را خیلی خوب میشناسیم و از سر این که باید جلوی دست درازیهای اینها را در جامعه و دولت گرفت حرکت میکنیم. ما میدانیم که برای گروههای اسلامی مدرسه یک سنگر اصلی برای پرورش نسلی از انسانها است که با مدرنیسم، انساندوستی، ترقی خواهی و همزیستی مسالمت آمیز مخالفند و با آن در جنگ.

دیگران ممکن است تنها از سر انتگراسیون جامعه جلو بیایند و یا ترس از اسلام مجبورشان کرده که از خر کلیسا پایین آمده باشند و یا حیف و میل بودجه دولتی برایشان مهم بوده باشد و یا حتی شفه شدن سیستم مدارس. هر چند که ما هم بر اینها تاکید میکنیم و جزئی از افشاگرها و تبلیغاتمان قرار داده ایم. در سطح عملی در عین این که به لابیسیسم توجه داریم و گرد آوردن شخصیتها حول کمپین را جزئی از کارمان میدانیم ولی جلب توده های وسیع و سازمانهای بقول معروف گراس رووت ثقل کار ما را تشکیل میدهد و خواهد داد.

یک دنیای بهتر: چگونه باید به این کمپین پیوست؟ فردی و جمعی؟ چه دعوت و فراخوانی دارید؟

هما ارجمند: در حال حاضر همانطور که گفتیم یک شبکه در سطح استان بوجود آورده ایم. ما همه را به پیوستن به این شبکه تشویق میکنیم. خیلی خوب است که

به شکل سازمانی به این شبکه بپیوندند وی هیچ محدودیتی وجود ندارد. دعوت من اساسا در این جا از ایرانیانی که در خارج زندگی میکنند است. کسانی که از جهنم جمهوری اسلامی آمده اند جایگاه ویژه ای میتوانند در این کمپین پیدا کنند. مردم میخواهند از زبان کسانی که مدارس مذهبی و اسلامی را تجربه کرده اند بشنوند. مردم میخواهند ببینند که به اصطلاح اقلیتهای رنگین و مهاجرین خود با طرح مدارس مذهبی مخالفند. گروههای اسلامی و بخشی از احزاب در قدرت بر این سرمایه گذاری کرده که همه ما که از کشورهای اسلام زده آمده ایم، مسلمان هستیم و ترجیح میدهیم مدارس اسلامی داشته باشیم. اینها ما را جزئی از آمار خود قرار داده اند و از طرف ما برای پیش برد اهداف سیاسی ارتجاعی و ضد انسانی خود سخن میگویند. پس مهاجرین ایرانی را وسیعا دعوت میکنیم که به این کمپین بپیوندند.

یک دنیای بهتر: کنفرانس مطبوعاتی این هفته در تورنتو شروع چه اقداماتی است؟ آیا این کمپین در شروع آن، در مقایسه با کمپین علیه دادگاههای شریعه، با همان درجه استقبال روبرو شد؟

هما ارجمند: باید به اطلاع برسانم گروههایی از مدتی پیش در این زمینه کار میکردند. ما بخاطر کمپین علیه دادگاههای اسلامی نتوانستیم دخالت زیادی در این زمینه داشته باشیم. الان کاملا به این کمپین متمرکز شده ایم. کنفرانس مطبوعاتی اخیر دومین نوع خود در دو ماه گذشته بود. اولی در خود مجلس برگزار شد که اساسا مخاطبین اش خود نمایندگان مجلس ایالتی و کابینه دولت بودند. دومی اش بیرون از مجلس بود و اساسا مردم و رسانه ها را مد نظر داشت و ضرب العجل هم بود. چرا که حزب کنسرواتو رسما اعلام کرده بود در پلاتفرم انتخاباتی خود ایجاد مدارس مذهبی برای همه گروههای اصلی مذهبی را برسمیت شناخته بود. این کنفرانس نوعی اعلام موجودیت ما و دخالت ما در

شبکه ای که حول این مسئله تشکیل شده است، بود. ما با این کنفرانس در عین حال در معرفی یکی از اشکال مبارزاتی خود، یعنی کشاندن حرکت به خود خیابانها بوده ایم. هر چند که بخاطر کمبود وقت کار زیادی نتوانستیم جهت بسیج گروهها مختلف و جلب رسانه های عمومی انجام دهیم. با این وجود خوب از آن استقبال شده بود و در این عرصه اولین کار از نوع خود بود. در رابطه با کمپین علیه دادگاههای اسلامی ما کلی زمینه سازی کرده بودیم. در حالی که اینجا خود این کنفرانس نوعی زمینه سازی بود و اولین حرکت مستقل ما. یاد آوری کرده باشم که درجه استقبال را ما تنها از تعداد کسانی که در کنفرانس آمدند و یا حتی تعداد مدیا نمی سنجم. خیرش در سطح وسیعی چه بوسیله ای میل لیست بزرگ مان و چه از طریق گروههای عضو شبکه و سایت های مختلف پخش شده بود. بخشی از نامه های رسیده در ارتباط با کنفرانس را بزودی ترجمه میکنیم و شاید یک تصویر بهتری از دامنه استقبال کنفرانس بگیری. بعد از آن کنفرانس چندین مصاحبه تلفنی با رسانه های معروف داشته ام و چند برنامه تلویزیون در هفته های آینده خواهم داشتم و برای دو کنفرانس دعوت شده ام تا در مورد کمپین ما صحبت کنم. این کنفرانس شروع آن مومنومی بود که در ابتدا از آن صحبت کردم. و اقدامات بعدی ما مکمل آن خواهد بود.

(۱۰ اوت ۲۰۰۷)

سایت های مربوطه:

www.onessn.org One School System Network

www.oneschoolsystem.org Education Equality in Ontario

www.CRIPEWEB.org Civil Rights in Public Education

www.nosharia.com

<http://all4one.ca> All for Ontario Non-sectarian Education

بیانیه زندانیان محکوم به اعدام برای لغو اعدام و نجات جان محکومین به اعدام، کوشش کنید!

حدود دو سال است که حکومت جمهوری اسلامی اعدامها و شکنجه های زندانیان سیاسی و مخالفین حکومتی را به بهانه های امنیتی افزایش داده است. خوزستان، کردستان، آذربایجان و در تهران. بالاترین آمار اعدامها صورت گرفته است. و همه محکومین به اعدام پشت درهای بسته و بدون توجه به قراردادهای بین المللی به اعدام محکوم میشوند. در تهران نیز این روزها تعدادی از محکومین به اعدام، و اکثرا زندانیان سیاسی محکوم به اعدام را از سراسر کشور به زندان رجایی شهر منتقل کرده اند و در این میان آقایان فاضل رضایی و حاجت مراد محمدی که خود از مخالفین حکومتی و از فعالین سیاسی هستند و حدود ۹ سال در زندان بودند، را بهمراه کسانی که حکومت آنها را به اصطلاح ارادل و اوباش می نامید، اعدام کرد. حاجت زمانی نیز بهمین ترتیب، در چند ماه اخیر اعدام شد. شکنجه زندانیان آنقدر شدید است که تعدادی از زندانیان اکبر محمدی و ولی الله فیض مهدوی در سال گذشته به صورت مرموز کشته شدند و بیم آن میرود که این اعدام و شکنجه ها ادامه یابد. ما زندانیان سیاسی اعدامی امضا کنندگان این بیانیه از اتحادیه اروپا و تمامی مجامع بین المللی و نهادهای مدافع حقوق بشر در کشورهای دمکراتیک دنیا خواستار واکنش میرم و مناسب جهت لغو اعدام و پیگیری نسبت به خواسته های مظلوم خود و دیگر عزیزانی که محکوم به اعدام شده اند، هستیم.

زندانیان اعدامی: خالد هردانی، ناصر خیر اللهی، شهرام پور منصوری، لطیف محمدی، مصطفی سلیمی، فرهنگ پور منصوری.

لازم به توضیح است که شهرام پور منصوری بهنگام دستگیری زیر ۱۸ سال بوده است. ۲۲ مرداد

ریشه های بحران تشکیلاتی در جنبش کمونیسم کارگری

خسرو دانش

بحث بر سر اینست که زمان آن رسیده است که بر متن دنیای پس از جنگ سرد، فروپاشی کمونیسم اردوگاهی و بلوک شرق و بویژه در تقابل با ایدئولوژی بورژوازی معاصر و اکنون بر متن بحران این ایدئولوژی یعنی مکتب پست مدرنیسم و نئوکسرواتیسم نظم نوین جهانی از یک طرف باید به اولویت بندی و در نتیجه سازماندهی پراتیک کمونیسم کارگری بویژه پس از فوت منصور حکمت، متفکر کبیر و تئوریسین جنبش کمونیسم کارگری، پرداخته و از طرف دیگر به تبیین و تشریح دلایل بحران اخیر جنبش کمونیسم کارگری یعنی تشننت سازمانی احزاب سه گانه ی جنبش کمونیسم کارگری و کلا پراکندگی بدون سازمان دیگر نیروهای مستقل از این سه حزب در سطح گسترده همت گماریم. اگر بخواهیم تئوری کمونیسم کارگری در دوره ی اخیر را تکمیل و تداوم بخشیم به بحث گسترده و تخصصی نیاز داریم. اما بطور خلاصه اگر بخواهیم به محورهای عمومی آن اشاره کنیم ابتدا باید این را پیش فرض خودمان قرار دهیم که کمونیسم کارگری ادامه ی کمونیسم مارکس است و نه هیچ کمونیسم دیگر. در واقع میشود بنوعی مدعی شد که کمونیسم کارگری باید تداوم، تکامل و شفافیت هر چه بیشتر کمونیسم مارکس باشد. اگر این گرایش در درون جنبش وجود داشته باشد که کمونیسم مارکس از هر لحاظ کامل مطلق بوده و نیازی به تکامل آن نیست در واقع این نوع کمونیسم را بعنوان فرقه، ایدئولوژی و مکتب و مذهب تعریف کرده ایم. چون تنها فرقه، مکتب و مذهب است که قائم بذات بوده و نیاز به رشد و تکامل ندارد. طبق متد خود مارکس در مانیفست، جنبش کمونیسم نسبت به رشد سرمایه داری و در نتیجه طبقه ی کارگر متحول شده و تکامل پیدا میکند. مارکس در مانیفست مطرح میکند که سیستمهای نظری سوسیالیستی مثل کمونیسم انتقادی-تخیلی سن

این حزب نیز کمک و افری میکند، خواهد توانست در جهت محو این بحران گامهای اساسی بردارد، وگرنه هیچ حرکتی بغیر از این قادر نخواهد بود به این هدف نایل شود:

کمونیسم کارگری جنبشی ضد**ایدئولوژیک است- تئوری نقد**

ایدئولوژیسم در اثر بسیار مهم و تاریخی "ایدئولوژی آلمانی" نوشته شده بوسیله ی مارکس در آندوره بدلیل محدود بودن نگرش ایدئولوژیک و فلسفی به جغرافیای جنبش سوسیالیستی کشور آلمان و برجسته بودن جنبه ی سیاسی و اقتصادی این جنبش اجتماعی در کشورهای دیگر اروپا مثل فرانسه و انگلستان و غیره برجسته نشد و تحت الشعاع قرار گرفت. اما امروزه بدلیل قدرت و وسعت تکنولوژی ارتباطات، اطلاعات و جهانی شدن سرمایه، ایدئولوژی بورژوازی به یک پدیده ی جهانی تبدیل شده و بورژوازی دارای شکلهای مختلف ملی و بومی تفکر خود نیست و اگر هم باشد نمیتواند بی تاثیر از ایدئولوژی جهانی و واحد بورژوازی باشد و همواره تحت الشعاع آن است. و از این ایدئولوژی تغذیه میکند. لذا طبقه ی کارگر عمدتا با یک ایدئولوژی جهانی سرمایه مواجه است و بومیگرایی جهانسومی آن از مسیر مهندسی افکار متفکرین بورژوازی غربی به یک ایدئولوژی قابل قبول بورژوازی جهانی تبدیل میشود. اساسا بورژوازی از نظر فکری خود را با یک ایدئولوژی جهانی تولید و بازتولید کرده و بخود هویت فکری میدهد و بورژوازی کشورهای مختلف از یک ایدئولوژی واحد جهانی تغذیه کرده و خود را در تقابل با جنبش کمونیسم کارگری و جنبشهای مدرن سازماندهی فکری میکند. مکتبی و ایدئولوژیک بودن کمونیسم اردوگاهی و جهانسومی در گذشته ی بعد از مارکس بدست متفکرین و غولهای فکری جهانی سرمایه ی معاصر بهانه

بدست داد تا جهت مخدوش و بدبین کردن اذهان مردم نسبت به کمونیسم عمدتا روی ایدئولوژی بودن کمونیسم انگشت بگذارند، در حالیکه سرمایه خود تحلیلا و اثباتا بدون تولید ایدئولوژی نمیتواند به عمر خود دوام بخشد و تفکر ایدئولوژیک و مکتبی امری جدا ناپذیر از ماهیت سرمایه و طبقه ی حاکمه است و بوسیله ی تولید ایدئولوژی در جهان و عرصه ی فکری، این دنیای وارونه را وارونه نشان میدهد. لذا به این دلیل، مسئله ی نقد و نفی ایدئولوژیسم در دو عرصه ی جنبش چپ ایدئولوژیک بعد از مارکس و جنبش بورژوازی در دوره ی پس از جنگ سرد و دوره ی اخیر به یک پراتیک برجسته و ویژه ی کمونیسم کارگری تبدیل شده و جایگاه مهمی در مسیر مبارزه ی طبقاتی و جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری معاصر و هویت یابی آن پیدا کرده است. دلیل دیگر اهمیت نقد ایدئولوژیسم این است که تئوری کمونیسم با نقد و نفی ایدئولوژی و تفکر بورژوازی همدره ی خود تکوین و هویت مییابد و این از خصلت سلبی کمونیسم ناشی میشود، همانطور که مارکس نیز با نقد ایدئولوژی آلمانی به کمونیسم دوره ی خود هویت فکری داد و تئوریهای خود را تدوین نمود. لذا چنانچه در آثار مارکس دقیق شویم میبینیم که هر اثری را در کنتاکت و نقد یکی از آراء حاکم جامعه نوشته است. تئوری هیچ جنبش اجتماعی بطور در خود و قائم بذات و انتزاعی بوجود نیاید، لذا چنانچه تئوری کمونیسم کارگری بدون نقد ایدئولوژی و آراء بورژوازی معاصر بوجود بیاید خود نیز به ایدئولوژی تبدیل میشود. همانطوریکه کمونیسم مکتبی، ایدئولوژیک و چپ رادیکال بعد از مارکس هرگز به نقد ایدئولوژی و آراء حاکم زمانه ی خود نپرداخت و عمدتا بطور در خود با زایش انتزاعی و قائم بذات خود بر حول یکسری دگمهای فکری- فلسفی بوجود آمد و به این دلیل چپ رادیکال و ایدئولوژیک خصلت سلبی ندارد و فقط سیستم سازی ایدئولوژیک و مکتبی انتزاعی خود را بخش اثباتی

ریشه های بحران تشکیلاتی در جنبش کمونیسم کارگری...

مینامد. بنابر این تئوری کمونیسم کارگری در دوره ی اخیر دقیقاً بر مبنای نقد ایدئولوژی و آراء بورژوازی معاصر و نقد کمونیسم ایدئولوژیک بعد از مارکس باید بوجود بیاید و نه از طرق دیگر. با توجه به مند اجتماعی مارکس، بدون نقد مکتب پست مدرنیسم و آراء نئوکنسرواتیستها ی امریکایی معاصر از جمله آثار فرانسیس فوکویاما که تئوری پایان تاریخ، انسان و کمونیسم را مهندسی فکری کرده و ساموئل هانتینگتون که تز جنگ ادیان و تمدنها نیز از ثمره های فکری وی میباشد و تئوری اقتصاد سیاسی نئولیبرالیسم و تز نسبیت فرهنگی و مولتی کالچرالیسم و دمکراسی غربی و قومی- مذهبی و ناسیونالیسم قومی و فدرالیسم ارتجاعی و دیگر آراء حاکم دوره ی معاصر، تئوری کمونیسم کارگری بوجود نمیاید. برای اینکه هدف از نوشتن این مقاله عمدتاً بررسی کلی و محوری ریشه های اصلی چپ رادیکال و ایدئولوژیک است دیگر به چند و چون ایدئولوژی بورژوازی معاصر نمیپردازیم و فقط بطور خلاصه به این نکته تاکید میکنیم که غولهای فکری بورژوازی معاصر حیل و گرانه با مسکوت گذاشتن اثر "ایدئولوژی آلمانی" مارکس در صدد بر آمده اند که ایدئولوژیسم را از طریق ساختن ایدئولوژی پیچیده ی دیگر (پست مدرنیسم) نقد کنند، همانطور که بدلیل سلبی بودن محتوای کاپیتال اجازه ندادند این اثر در دانشگاههای بورژوازی تدریس شود. در صورتیکه تئوریهای مارکس اکثر نکات گرهي و مهم مسائل حوزه ی فکری دوره ی خود را اثباتاً باز کرد و بنیانی نهاد که با تعقیب، تکامل و تعمیم آن بدوره ی معاصر برحمتی میشود غولهای فکری بورژوازی را بزانو در آورد.

تبیین محتوای ضد ایدئولوژیک کمونیسم کارگری و نقد ایدئولوژیسم بورژوازی دوره ی معاصر از این نظر حائز اهمیت

به عدم انسجام سازمانی و تشتت و بحران تشکیلاتی منجر شده است. گرایش چپ رادیکال و ایدئولوژیک بطور ناگهانی از بیرون بدرون حزب کمونیست کارگری نفوذ نکرده است که مسبب اصلی تشتت سازمانی را در این گرایش جستجو کنیم. چپ رادیکال از دوره ی اتحاد مبارزان و حزب کمونیست ایران تحت عنوان مارکسیسم انقلابی جزو پرچم و افق اجتماعی و در نتیجه تئوری و پراتیک اصلی این تشکلهای بوده است و از این تشکلهای وارد حزب کمونیست کارگری شده است. دلیل تناوم مارکسیسم انقلابی و چپ رادیکال در حزب کمونیست کارگری این بود که کمونیسم کارگری نتوانسته است مرز و خط فاصل چپ رادیکال و کمونیسم کارگری را بر مبنای تئوری مارکس در ایدئولوژیسم و غیر ایدئولوژیسم تصور و تبیین کند، یعنی دو تا افق اجتماعی که یکی با ایدئولوژیسم هویت یافته و دیگری با غیر و ضد ایدئولوژیسم. دوتا جنبشی که یکی مکتبی و دیگری غیر مکتبی ست. یکی فرقه ایست و دیگری غیر فرقه ای. لذا ما باید برای رفع بحران و تشتت تشکیلاتی بیشتر از اینکه چپ رادیکال را نقد کنیم باید ریشه های ماندگاری چپ رادیکال در حزب را نشان دهیم و تحلیل کنیم. و این ریشه چیزی نیست جز اینکه کمونیسم کارگری هنوز بطور کامل نتوانسته بود در راستای کمونیسم مارکس بطور منسجم گام برداشته و محتوا و ویژگیهای اصلی کمونیسم مارکس را اخذ کند و از این کانال و مسیر به نقد چپ رادیکال و مارکسیسم انقلابی بصورت در خود گنج کننده و مبهم بود و نمیتوانست ماهیت واقعی این گرایش اجتماعی را بطور اقتاعی و اثباتی نشان دهد. تنها با توضیح ویژگیهای اصلی کمونیسم مارکس بود که قادر میشد این افق را بطور سلبی - اثباتی نقد و تشریح کند. لذا صرف صادر کردن بیانییه و فراخوان اتحاد نیروها و احزاب بنتهایی نمیتواند بحران تشتت

سازمانی را حل کند. این کمپین باید توأم با کمپین شناسایی جهان نگری و متدولوژی ضد ایدئولوژیک مارکس متحقق شود. کمپین معرفی حزب اتحاد چنانچه در راستای تعمیم جهان نگری و متدولوژی غیر ایدئولوژیک مارکس نباشد به رفع تشتت و بحران تشکیلاتی جنبش کمونیسم کارگری منجر نخواهد شد. در معرفی این حزب چنانچه فقط به روبنای فکری و تحلیلهای دوره ی حیات منصور حکمت بسنده کنیم نخواهیم توانست به هدف خود نزدیک شده و اتحاد نیروها و احزاب کمونیستی تحقق بخشیم. رفع این بحران با تبیین و ایجاد کمپین معرفی حکمیتسم عملی و ممکن نمیشود. حکمیتسم با توجه به تداعی این ترمینولوژی از خود، ما را از مسیر تکامل و تعمیم کمونیسم غیر ایدئولوژیک مارکس در دوره ی معاصر بازداشته و اجازه نخواهد داد به خلاقیتهای فکری و عملی برسیم. کمونیسم منصور حکمت بدلیل اینکه نقطه ی شروع احیاء کمونیسم مارکس است هنوز نتوانسته بطور منسجم کمونیسم مارکس را نمایندگی کند. مضافاً اینکه مبارزه با گرایش چپ رادیکال از طریق اختلاط کمونیسم مارکس با در افزوده های بسیار ارزشمند منصور حکمت ممکن است و لاغیر. این یک واقعیت تلخ است که بعد از فوت منصور حکمت جنبش کمونیسم کارگری دچار انفعال و بیعملی در عرصه ی تلاش تئوریک شد و این انفعال هر چه بیشتر به تشتت سازمانی این نیروها کمک کرد. تز "پایان مرحله ی تئوری" خود یکی از ویژگیهای چپ رادیکال و فرقه ای بود.

یکی دیگر از ویژگیهای اصلی کمونیسم کارگری در دوره ی اخیر پراتیکی بودن این جنبش است. مقالات پراتیک و تئوری یکی از سوال برانگیزترین مسائل و نقاط گرهي جنبش کمونیستی چه در دوره ی چپ سنتی و چه در دوره ی کمونیسم کارگری بوده است. کمونیسم مکتبی بعد از مارکس بجای تعمیم و بسط ماتریالیسم پراتیک غیر

ریشه های بحران تشکیلاتی در جنبش کمونیسم کارگری...

تئوری یا پراتیک طبقه ی کارگر حرکت کنند. زیر بنا - روبنا گرای موزی و همزمانی چپ سنتی فرقه ای و رادیکال باعث گردیده است که عادت کنیم فوراً در مورد یک حزب یا فرد، نظر عجولانه بدهیم و برچسب بزنیم. مسئله ی خیلی مهم این است که کمونیسم کارگری با وجود اینهمه تلاش ارزشمند و خستگی ناپذیر منصور حکمت هنوز به تئوری منسجم و کامل خود نرسیده است و منصور حکمت مراحمی از این پراتیک را رفته بود و بقیه ی راه بعهده ی ماست. و این ایراد نیست و شخصیت و تلاش این متفکر بزرگ را بزرگ بر سوال نمیدرود، بلکه باعث میشود هر چه بیشتر به تلاش واقعی این رهبر بزرگ کمونیسم کارگری پی ببریم و وی را با پراتیک واقعی اش بشناسیم، نه بطور ایدئولوژیک و فرقه ای. لذا اگر منظور از **حکمتیسم** این باشد که کمونیسم کارگری را با تئوریهای منصور حکمت ببندیم و پایان شده اعلام کنیم، به جنبش کمونیسم کارگری ظلم بزرگی کرده ایم و این جنبش فرجام خوبی نخواهد داشت.

از طرف دیگر متد پراتیکی مارکس در ضمن نقد نظرات رفیق حمید تقوایی به روی دیگر سکه انگشت میگذارد و تحلیل سلطه یافتن و حاکمیت چپ رادیکال در رهبری حزب کمونیست کارگری را بزرگ سوال میبرد. چون با تسلط کامل چپ رادیکال در رهبری این حزب دیگر نمیتوانیم آنرا در چهارچوب جنبش کمونیسم کارگری قلمداد کنیم و برای آن فراخوان اتحاد بدهیم. قبول سلطه ی چپ رادیکال در رهبری حکما بمعنی این است که این حزب جزو جنبش چپ سنتی و رادیکال است و از چهارچوب کمونیسم کارگری بیرون رفته است. تحلیلا این نوع تحلیل متناقض است و باید در آن به این معنی تجدید نظر کرد که گرایش چپ رادیکال یا مارکسیسم انقلابی در رهبری حکما وجود دارد و اجازه نمیدهد این حزب کاملاً به حوزه ی کمونیسم کارگری وارد شود. وگرنه هرگز نمیتوان با وجود قبول برنامه یک دنیای بهتر و تحلیل سیاسی نظم نوین جهانی

کادراهی خود خواهد داشت و این برداشت ابزاری تا انتهای پایان رسالت حزب کمونیست کارگری یعنی مرحله ی زوال دولت ادامه خواهد یافت. محتوای سلبی- اثباتی کمونیسم مارکس ایجاب میکند که یک حزب کمونیست در حالیکه سلبی حرکت میکند همزمان نیز اثباتی عمل کند. یعنی انسانگرایی کمونیستی را در حزب متحقق کند و اگر چنین نکند به یک حزب ابزاری صرف تنزل خواهد کرد. نمیشود بطور مرحله ای محتوای سلبی و اثباتی کمونیسم مارکس را در یک حزب کمونیستی کارگری متحقق کرد. چنین حزبی نمیتواند به استراتژی انسانی خود برسد و بقول منصور حکمت هدف وسیله را توجیه نمیکند. حال دلیل اینکه حکما به برداشت ابزاری از حزب میرسد این است که دقیقاً در مراحل قبلی پراتیکی خود نقطه ضعف و ایراد دارد و ایراد از اینجاست که هنوز محتوای غیر ایدئولوژیک، اومانیتیستی و مدرنیستی کمونیسم کارگری را بخوبی اخذ و هضم نکرده است. با این توضیح به این نتیجه میرسیم که وقتی سه حزب در پراتیک برنامه یک دنیای بهتر مشترک هستند و ادعای قبول آنرا دارند میتوانند در یک حزب بزرگ سیاسی مدرن کمونیستی کارگری به وحدت سازمانی- برنامه ای برسند و سپس بر اساس مصوبات مشترک، تحت ضوابط تشکیلاتی منسجم و محکم پراتیک کنند. منطقی است که در چنین حزب بزرگی فراکسیونهای مختلفی وجود خواهد آمد و دلیل وجود این فراکسیونها این است که هنوز بخش متشکل جنبش کمونیسم کارگری به یک برداشت اثباتی و غیر تفسیری از کمونیسم نرسیده است و تا رسیدن به این مرحله فراکسیون کمونیستی را باید تحمل کند. دلایل این نیست که افقهای مختلف اجتماعی در این حزب نفوذ کرده اند. چون طبق متدولوژی مارکس در مانیفست کمونیست افقهای اجتماعی طبقات دیگر نمیتوانند بطور تاریخی تحت

میدهد. این متد حاکی از آن است که رفیق حمید هنوز به یک درک مارکسی از پراتیک نرسیده است. بطوریکه مطرح میکند با برنامه ی یک دنیای بهتر نمیشود به اتحاد رسید و این برنامه نمیتواند صرفاً معیار اتحاد احزاب کمونیست کارگری باشد. این تحلیل رفیق حمید حاکی از آن است که برنامه ی یک دنیای بهتر جزو یکی از مراحل پراتیکی احزاب کمونیست کارگری و البته مهمترین مرحله ی این پراتیک کمونیستی نیست و پراتیک این احزاب صرفاً مرحله ی نقشه عمل این احزاب میتواند باشد. از اینجاست که رفیق حمید به طرف چپ رادیکال و کمونیسم ایدئولوژیک لغزش پیدا میکند. متدولوژی پراتیکی مارکس اثباتاً به این نتیجه میرسد که اگر چنانچه مراحل پراتیکی قبل از مرحله ی آخر، بویژه مرحله ی برنامه ی یک دنیای بهتر در سه حزب کمونیست کارگری مشترک و یکی باشد تحلیلاً مرحله ی نقشه عمل نیز به نقطه ی مشترک رسیده و یکی میشود. وقتی مرحله نقشه عمل یکی نیست لذا ایراد در مراحل قبلی تر است که نقشه عمل بر اساس آنها ساخته میشود. لذا پراتیک سه حزب کمونیست کارگری از مرحله ی شناخت شناسی و جهان نگری و متدولوژی مارکسی شروع شده و بعد از مرحله ی تئوری شناخت جامعه یعنی تبیین مادی و ماتریالیستی جامعه به مرحله ی تبیین سیاسی و نقد آراء حاکم جامعه و مرحله ی برنامه و سپس بر اساس اینها مرحله ی مصوبات و در نهایت نقشه عمل منتهی میشود. لذا صرفاً مرحله ی نهایی نقشه عمل، تمام پراتیک این احزاب محسوب نمیشود. اگر یکی از این مراحل از روند حرکت یکی از این احزاب حذف شود پراتیک آن حزب ناقص و نارس خواهد بود. وقتی حکما به این نتیجه میرسد که حزب اساساً یک ظرف و وسیله ی ابزاری است که برای سرنگون ساختن حکومت سرمایه داری حاکم در جامعه ساخته میشود، یک برداشت صرفاً ابزاری از افراد و اعضاء و

ایدئولوژیک مارکس به تعمیم و بسط "ماتریالیسم دیالکتیک" مکتبی و ایدئولوژیک پرداخت، که در جای خود یک سیستم سازی فکری و ایدئولوژیک بود تا یک تئوری اجتماعی منتج از شرایط مادی و اجتماعی. مقوله ی پراتیک بدلیل عدم درک جهان نگری و متدولوژی صحیح مارکس در آثارش بویژه در اثر "ایدئولوژی آلمانی" و "تزهایی در نقد فوئرباخ" عمدتاً مثل دیگر اصطلاحات بکار برده شده در ادبیات واژگانی سیاسی مارکس از طرف نیروهای چپ سنتی و حتی کمونیسم کارگری به معنی **عمل کمونیستی بدون تئوری** ترجمه شد و در جنبش کمونیستی به یک معادله ی پیچیده ی چند مجهولی تبدیل شد. تبدیل شدن مقوله ی پراتیک به یک معادله ی پیچیده باعث گردید تئوری و رابطه ی آن با پراتیک نیز به یک معماي لاینحل و بیجواب بدل گردد و عمدتاً به یک پدیده ی غیرپراتیکی و جدا از پراتیک مفهوم پیدا کند. در صورتیکه طبق متدولوژی مارکس بویژه در تزهایی در نقد فوئرباخ تئوری **یک عمل پراتیکی انسانی و اجتماعی و مفهومی جدا ناپذیر از پراتیک است. طبق این متدولوژی پراتیک بعنوان یک عمل تئوریک و آگاهانه در میان موجودات زنده فقط توسط انسان ابزار ساز، ناطق و متفکر متحقق میشود و یک عمل آگاهانه، تئوریک و نقشه مند برای تغییر اجتماع است.** چپ سنتی و حتی کمونیسم کارگری با جدا کردن مقوله ی تئوری از پراتیک ایندو را به امری جداگانه از هم تبدیل نموده و از مقوله ی پراتیک بمعنی صرفاً عمل اصلی انسانی یک فتنش برای خود ساخت.

رفیق حمید تقوایی در برخورد به بیانیه ی اتحاد حزب اتحاد کمونیست کارگری که فراخوانی- ست برای اتحاد احزاب کمونیست کارگری، نقشه عمل هر حزب یعنی مرحله ی پایانی پراتیک یک حزب را تنها معیار ارزیابی قرار

ریشه های بحران تشکیلاتی در جنبش کمونیسم کارگری...

و دو قطب تروریستی و نقد مکتب پست مدرنیسم و دیگر آراء حاکم بورژوازی معاصر از طرف رهبری این حزب، آنرا جزو جنبش چپ رادیکال و سنتی ارزیابی کرد. نظر من در واقع این است که گرایش کمونیستی کارگری حمید تقوایی با گرایش چپ رادیکال و مارکسیسم انقلابی به برخوردی سازشکارانه دست زد و حاضر شد چندین نفر از فعالترین و قدیمی ترین رهبران و کادرهای حزب را که فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری را تشکیل دادند از دست بدهد و باعث شود جنبش کمونیسم کارگری سه گزینه ای شود و این خود ضربه ای بزرگی محسوب میشود. دو گزینه ای بودن جنبش کمونیسم کارگری آن ضربه را به این جنبش وارد نکرد که سه گزینه ای شدن آن در واقع با انشعاب رفقای فراکسیون، کمونیسم کارگری تا حدودی لوث شد و این به تشنت هر چه بیشتر جنبش کمونیسم کارگری دامن خواهد زد. حکما نباید اجازه میداد این مسئله به مرحله ای جدایی برسد و بهتر بود با پذیرفتن موجودیت فراکسیون اتحاد، حزب را وارد حوزه ای یک حزب بزرگ سیاسی و مدرن کمونیستی میکرد. چون سه گزینه ای شدن احزاب کمونیست کارگری به یقین تداوم یافته به گزینه های بیشتری دامن خواهد زد. این همان سرنوشته است که چپ در دوره ای اوایل انقلاب دچار آن بود و هرگز نتوانست به وحدت سازمانی برسد و به یقین نیز اثباتا نمیتوانست، چون چپ سنتی ما هیتا فرقه گرا بود و در حالیکه اکثر این سازمانها دارای یک محتوا بودند هرگز نمیتوانستند در یک حزب جمع بشوند، چون رهبری هر گروه و سازمانی فقط خود را کمونیست میدانست.

بهر حال اگر بخواهیم در مورد بحران تشکیلاتی کمونیسم کارگری به یک تجرید مارکسی دست بزنیم چنین نتیجه ای حاصل میشود که گرایش و در نتیجه دستگاه نظری چپ رادیکال و

قبول برنامه ای یک دنیای بهتر و درک نسبی اومانیزم و مدرنیسم وی جزو جنبش کمونیسم کارگری هستند و هرگز نمیتوان آنها را نه بخاطر معیار قرار دادن صرفا نقشه عمل و نه صرفا بخاطر تحلیل مطلق گرای تسلط یافتن چپ رادیکال در رهبری حکما و حکمیتستها خارج از جنبش کمونیسم کارگری دانست و بدتر اینکه با این متد به آنها فراخوان اتحاد داد. بنظر من حزب اتحاد کمونیست کارگری تنها حزبی است که مبانی فکری اش بر مبنای کمونیسم مارکس شکل گرفت و اگر چنانچه نتواند ادامه ی پراتیک خود را تا مرحله ای نقشه عمل بر اساس این مبانی شکل دهد نشان از این خواهد داشت که این حرکت یک حرکت تاکتیکی و صوری و ابزاری بوده است. انتظار میرفت این حزب سند حزب مارکسی سیاسی مدرن را به تصویب برساند و آنرا اساس حزبییت جنبش کمونیسم کارگری قرار دهد. این رسالت و پراتیک بطور کامل انجام نگرفته است. طبق مبانی فکری مارکسی بحث سرنگونی و انقلاب باید حل شده و از بعد جدیدی بر مبنای متدولوژی پراتیکی مارکس مورد ارزیابی قرار بگیرد.

با توجه به بحثی که در این نوشته مطرح شد چنانچه سه حزب کمونیسم کارگری در اسرع وقت نتوانند به وحدت سازمانی بر محور مسائل ذکر شده در سطور بالا در چهارچوب یک حزب بزرگ مدرن کمونیستی برسند و همچنان به سکتاریسم خود و تشنت تشکیلاتی ادامه دهند مطمئنا سه حزب تبدیل به چهار حزب و در نتیجه گروهها و محفلهای بیشمار شده و مشغول جدالهای کاذب با یکدیگر خواهند شد. این روند آتی از آنجایی برمیخیزد که گرایش کمونیسم ایدئولوژیک و چپ رادیکال چنانچه نقد نشود به دلیل محتوای فرقه گراییه ای خود به گروهها و محفلهای زیادی تبدیل خواهد شد و این یک روند قطعی از بعد اثباتی و تحلیلی است و در اوایل

انقلاب نیز تجربه شده است. کنفرانس وحدت اوایل انقلاب برای اتحاد سازمانی گروههای چپ پوپولیست به این علت عملی نبود که تمام این گروهها فرقه گرا بودند و هر کسی گروه خود را کمونیستی واقعی میدانست و در ضمن ایدئولوژیک بودن اینها طبیعتا به قدرت طلبی فردی رهبران منجر شده بود. چون یک رهبری ایدئولوژیک، مساوی با اندیشه ای مطلق افلاطون است و یک اسطوره غیر قابل نقد. بنظر من بهتر است حزب اتحاد کمونیسم کارگری بجای تبلیغ فراخوان و بیانیه اتحاد، که همین به سهم خود دوری از سکتاریسم و توجه به ضرورتهای واقعی پیشروی است، بیشتر به ریشه های تشنت تشکیلاتی جنبش کمونیسم کارگری و چرائی احزاب سه گانه ای آن بپردازد. هیچ جنبش گسترده توده ای سرنگونی طلب و انقلابی نمیباید به بحثهای اثباتی و دلایل تشنت جنبش کمونیسم کارگری گوش کند و اصلا جنبشهای توده ای چنین خصلت اثباتی نداشته، بلکه سلبی اند. نگاه به جامعه میکنند تا ببینند کدام نیرو قویتر از بقیه است و میتواند رژیم را ساقط کند و دارای امکانات قوی و رهبران شناخته شده توده ای میباشد. با چنین تشنتی رهبران توده ای جنبش کمونیسم کارگری با گرویدن به سه حزب مختلف جنبش توده ای، کارگری و کمونیسم کارگری را به سه بخش تقسیم میکنند و هر بخش برای طرفداران خودش نقشه عملی متفاوت را ارائه میدهد و همین باعث شکست این جنبش خواهد شد. در چنین صورتی این احزاب چگونه از زیر بار مسئولیت سنگین بعنوان سبب سازان این شکست بزرگ در خواهند رفت؟ تاریخ مستند، شاهد بزرگی در محاکمه ای این مسببان خواهد بود. رژیم دارد به سرکوب بزرگی در جامعه دست میزند و استراتژیستهای شکست خورده آمریکا به رهبری بوش هم با نمایش مذاکرات مسخره و معامله گرانه دوجانبه و سه جانبه، عملا در صدد تحت الشعاع قرار دادن این سرکوب هستند. تنها یک حزب قوی مدرن کمونیستی کارگری میتواند به

ستم ملی، مساله ملی، راه حل کمونیسم کارگری

علی جوادی



یکی از مخاطرات جدی ای که جامعه را در پروسه سرنگونی رژیم اسلامی تهدید میکند خطر ناسیونالیسم است. تشدید تحرکات ناسیونالیستی و قومپرستی، خصومت و کینه توزی و ایجاد نفرت میان مردم و دامن زدن به جنگهای قومی و ملی و قبیله ای از پی آمدهای احتمالی چنین تحرکی است. سرنگونی کم مشقت رژیم آدمکشان اسلامی مستلزم حاشیه ای کردن تحرک قومپرستی و ناسیونالیسم در تحولات سیاسی آتی جامعه است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری ضمن تاکید بر نقش مخرب و ویرانگر جریانات رنگارنگ ناسیونالیستی میکوشد تا جامعه را از خطرات نفوذ و گسترش سموم ناسیونالیستی برحذر کند. در این بخش به مساله راه حل اثباتی کمونیسم کارگری در قبال ستم ملی و مساله ملی می پردازیم.

ستم ملی : رنوس يك راه حل انسانی

هر گونه ستم و تبعیض ملی باید برچیده شود. تبعیض بر مبنای انتساب انسانها به ملیتهای مختلف یکی از اشکال کریه و ضد انسانی نابرابری در جامعه طبقاتی سرمایه داری حاضر است. نابودی ستم و تبعیض بر مبنای ملیت و تضمین برابری همه جانبه تمامی شهروندان مستقل از هرگونه تعلق ملی و قومی يك هدف پایه ای کمونیسم کارگری است. سیاست حزب اتحاد کمونیسم کارگری در قبال مساله ستم ملی در يك دنیای بهتر، برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری، روشن و دقیق بیان شده است :

"حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای رفع کامل هر نوع ستم ملی و هر نوع تبعیض بر حسب ملیت در قوانین کشور و عملکردهای دولت مبارزه میکند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری هویت ملی، عرق ملی و ناسیونالیسم را افکار

میشوند، نمونه ها بسیارند.

يك گام جدی در رفع این معضل و ستم تاریخی ممنوعیت زبان رسمی اجباری است. احدی نباید بخاطر چشم باز کردن در جامعه ای که به زبان دیگری به غیر از زبان رسمی جامعه تکلم میکند، مورد اذیت و آزار و یا از دریافت و بهره مندی خدمات اجتماعی محروم و یا دچار مشکلی گردد. جامعه و دولت باید بتواند در يك پروسه کاملا دمکراتیک و آزاد يك زبان از میان زبانهای رایج در کشور را به عنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین نماید. مشروط بر اینکه امکانات و تسهیلات لازم برای برخورداری افرادی که به زبانهای دیگری تکلم میکنند در کلیه شئون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و اداری جامعه فراهم شود. از طرف دیگر دولت باید موظف شود امکانات ویژه ای بمنظور آموزش و یادگیری زبان یا زبانهای رسمی و آموزشی اصلی کشور را به کودکانی که به زبانی دیگر تکلم میکنند، قبل از ورود به دوره آموزش اجباری، فراهم کند.

در دنیای امروز زبان انگلیسی زبان علمی جهان معاصر و اینترنت است. از این رو به منظور پایان دادن به عقب ماندگی جامعه از پیشرفتهای علمی و فرهنگی و جهان امروز، دولت باید موظف شود زبان انگلیسی را با هدف تبدیل گام به گام به زبان و یا بخش اصلی زبان آموزشی و اداری متداول در کشور، از سنین پایین در مدارس و در سیستم آموزشی تعلیم دهد و سیستم آموزشی و اداری جامعه در پروسه ای تدریجی به سیستمی مبتنی بر زبان انگلیسی و یکی از زبانهای رایج کشور منتقل شود. نمونه های موفق چنین سیستمی در سطح جهان بسیارند. از هندوستان گرفته تا آمریکا و کانادا و سوئیس و بلژیک، بسیاری از کشورها دارای دو زبان اداری و بعضا دو زبان آموزشی هستند. تبدیل زبان انگلیسی به يك زبان رایج در

جامعه علاوه بر تسهیل برخورداری شهروندان جامعه از دستاوردهای علمی و هنری و اجتماعی جهانی، این امکان را فراهم میکند که زبان رایج در جامعه را از حوزه اعمال "برتری ملی" و یا "رقابتهای ملی" خارج کرده و صرفا جنبه نیاز به مرادده اجتماعی انسانها در جامعه را تامین می نماید.

مساله ملی

پاسخ انسانی و کمونیستی به وجود ستم ملی در جامعه، تلاش و مبارزه برای ریشه کن کردن ستم ملی و ایجاد نظامی است که همگان بمناب شهروندان آزاد و متساوی الحقوق تحت قوانین واحد و یکسانی قرار داشته باشند. پاسخ نهایی ما برای پایان دادن همیشگی به این شکافهای موجود در جامعه طبقاتی از میان بردن سرمایه داری و استثمار و تقسیم جامعه به طبقات سرمایه دار و کارگر است. اما در شرایطی که تبعیضات ناسیونالیستی و تاریخ ستم ملی در جامعه زندگی و همزیستی مسالمت آمیز میان مردم متناسب به ملیتهای مختلف را عملا مشقت بار و سخت و یا عملا نا ممکن کرده باشد، در شرایطی که خصومت و کشمکش ملی در جامعه به درجه ای از حدت رسیده باشد که حساسیت وسیعی در میان بخشهای وسیعی از جامعه بوجود آمده باشد، راه حل ما در این شرایط يك روش جراحی - درمانی است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری در چنین شرایطی حق جدایی از ایران و تشکیل دولت مستقل از طریق يك پروسه انتخاب آزاد را علی الاصول برسمیت میشناسد. برسمیت شناسی حق جدایی اهرمی برای پاسخگویی به "مساله ملی" است که در جامعه ایجاد شده است. در عین حال تسلیم شدن به واقعیت تلخی است که در جامعه بر خلاف اراده و ایده آلهای انترناسیونالیستی و اصل اصالت انسانی ما شکل گرفته و پرداخته شده است.

"مساله ملی" محصول عملکرد ناسیونالیسم است، چه ناسیونالیسم "ملت بالا

ستم ملی، مساله ملی، راه حل کمونیسم کارگری...

دست"، چه ناسیونالیسم "ملت فرو دست". نقش ناسیونالیسم در پیدایش مساله ملی کشاندن نابرابریها و تبعیض و کشمکش در عرصه فرهنگی و اقتصادی به عرصه سیاسی و مساله قدرت سیاسی و دولت در جامعه است. "مساله ملی" زمانی در صحنه سیاسی پدیدار میشود که جنبشهای ناسیونالیستی توانسته باشند، تبعیض و یا تفاوتهای قومی و نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی بر حسب ملیت را به مساله قدرت سیاسی و حاکمیت ربط داده باشند. در چنین شرایطی جدال بر سر سهم بزرگ ناسیونالیستها از ثروت اجتماعی جامعه تحت پرچم جدال بر سر قدرت دولتی به پیش برده میشود. ناسیونالیسم به مساله نابرابریها تبلوری سیاسی میدهد. جریانی است که قادر است بزرگترین جدالها و جنگها را بر سر فرعی ترین شکافهای ملی سازمان دهد. اما حق جدایی حقی کاملاً منفی است. در اکثر موارد قابل توصیه نیست. برسمیت شناسی حق جدایی مترادف توصیه به جدایی نیست. از نقطه نظر ما جدایی تنها در مواردی قابل توصیه است که چنین مسیری، یعنی جدایی، منجر به برخورداری کارگران و توده مردم زحمتکش از حقوق مدنی پیشروتر و موقعیت اجتماعی برابرتر و رفاه بیشتر اقتصادی شوند. ما علی الاصول خواهان سازمانیابی مردم در چهارچوبهای بزرگتر کشوری بمثابه شهروندان آزاد و متساوی الحقوق هستیم. ایران از نظر ما میتواند کشوری کوچکتر و یا بزرگتر باشد. فاکتور تعیین کننده در این تغییر و تحولات اعمال اراده آزاد خود مردم ساکن این سرزمینها است.

در ایران تنها مساله کرد دارای چنین خصوصیتی است. علاوه بر پیشینه سرکوب و ستم بر مردم متناسب به کرد، چه در دوران سلطنت و چه در دوران رژیم اسلامی وجود اعتراض اجتماعی و تحریک جریانات ناسیونالیستی که

بعنوان شهروندان آزاد و متساوی الحقوق کشور" (از قطعنامه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران : در باره حل مساله کرد در کردستان ایران، آذر ۱۳۷۳) در عین حال توصیه اصولی حزب کمونیست کارگری در پاسخ به سوال فریاد، با توجه به وضعیت توده های مردم در مناطق کرد نشین و مجموعه ای از فاکتورهای اقتصادی و سیاسی در منطقه، ماندن در چهارچوب ایران با تضمین حق برابری شهروندی و رفع هر گونه ستم و تبعیض است.

اشکال دیگر ستم ملی

ستم بر مردم ترک زبان، عرب زبان و یا متناسب به بلوچ گونه دیگری از ستم تاریخی ناسیونالیسم ایرانی در جامعه است. راه حل کمونیستی در قبال این اشکال ستم و نابرابری راه حل اصولی و انسانی است. ما برای یک جامعه به دور از هرگونه تبعیض و با حقوق و امکانات برابر برای همه شهروندان مبارزه میکنم و لزومی به توسل به فریاد و جراحی اجتماعی نیست. اما مساله این است که وجود درجه ای از ستم و تبعیض و نابرابری بر حسب ملیت الزاماً مترادف با وجود "مساله ملی" نیست. هر ستم ملی را نیز نباید و نمیتوان الزاماً با فریاد و برسمیت شناختن حق جدایی پاسخ داد. هر دردی در جامعه محتاج جراحی نیست. ما علی العموم حقی برای جریانات ناسیونالیستی که بمنظور سهم بزرگ بری از حاکمیت و ثروت اجتماعی جنبشی برای استقلال و تشکیل دولت مستقل برآه می اندازد را برسمیت نمی شناسیم. مساله کرد و حق تشکیل دولت مستقل از نقطه نظر ما یک استثناء است، قاعده نیست. از نقطه نظر ما الزاماً هر گروه از جامعه، هر قوم و یا نژاد و یا متکلمین به زبان خاصی الزاماً "حقی" برای ایجاد کشور مستقل ندارند. جنبشهای استقلال طلبانه در بسیاری از مواقع جایی در میان جنبشهای آزادیخواهانه و

قادر شده اند ستم و تبعیض بر مردم کرد را به سکوی پرش خود بمنظور سهم خواهی از قدرت سیاسی تبدیل کنند، عملاً ستم بر مردم کرد را به مساله ای باز و مفتوح تبدیل کرده است که از نقطه نظر توده های مردم در کردستان و از نقطه نظر حیات سیاسی جامعه نیازمند پاسخی اصولی است. پاسخ اصولی ما برگزاری فریاد در مناطق کرد نشین و تنها کرد نشین و نه سراسر ایران در مورد حل مساله کرد است. (برخی از جریانات ناسیونالیست عظمت طلب ایرانی از فرار فرمول جدیدی در ضدیت با خواست فریاد در زمینه حل مساله کرد کشف کرده اند. "عقلای" این جریانات در مقابل ما استدلال میکنند که فریاد در باره مساله کرد باید در سراسر ایران و نه فقط در مناطق کرد نشین صورت گیرد؟! این هم استدلال دیگری است دال بر اینکه هنر واقعا نزد ایرانیان و صد البته و در درجه اول نزد جریانات ناسیونالیستی است و بس! اما این استدلال فقط یک حربه تبلیغاتی است. این جریانات خود یک پای هر جنگ داخلی هستند. ستم گری ملی و چکمه به پا کردن یک رکن پایه ای سیاست ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی است. اخیراً داریوش همایون تنوریسین "البرال" صف مشروطه خواهان تهدید کرده است که در صورت پاگرفتن خواست جدایی و پرو بال گرفتن جنبشهای استقلال طلبانه در ایران این جریانات در کنار جمهوری اسلامی در مقابله با این وضعیت خواهند ایستاد. جریانات فاشسیت و آریایی پرست سلطنت طلب که کارنامه شان لازم به بررسی نیست، خود یک پای سوق دادن جامعه به یک کشمکش قومی و ملی هستند.) از نظر ما موضوع فریاد جدایی و یا عدم جدایی است و نه خود مختاری، فدرالیسم قومی و نظایر آنها. پرسشی که مردم کردستان در چنین فریادی با آن پاسخ میدهند، عبارت است از "جدایی از ایران و تشکیل دولت مستقل، یا ماندن در چهارچوب ایران با تضمین برابری کامل در کلیه حقوق و آزادیها

برابری طلبانه در دنیای امروز ندارند. مساله ما حل معضلات اجتماعی توده های مردم، نابودی و ریشه کن کردن ستم و نابرابری و استثمار موجود در جوامع کنونی است. به این اعتبار و در شرایط کنونی جامعه فرمول فریاد برای حل مساله کرد فرمولی قابل بسط به ستم ملی در سایر مناطق ایران نیست. راه حل ما برای رفع ستم ملی بر مردم عرب زبان، یا ترک زبان و یا بلوچ تلاش همه جانبه برای رفع هرگونه ستم و نابرابری بر حسب ملیت است. در شرایط کنونی در جامعه ایران مساله ای بنام مساله آذری و بلوچ و یا عرب وجود ندارد. ما شاهد درجه ای قابل ملاحظه و غیر قابل درمان کشمکش قومی و ملی میان مردم متناسب به آذری و بلوچ و عرب نیستیم. و بر خلاف تصور تبلیغات رژیم اسلامی و یا تصور جریانات ناسیونالیست ایرانی جامعه ایران ائتلاف شکننده و ناپایداری از "اقوام و ملل" نیست که به محض شل شدن قدرت مرکزی در تهران و روشن شدن سقوط محتوم رژیم اسلامی به جان یکدیگر خواهند افتاد. این تبلیغات رژیم اسلامی و شاخه هایی از جریانات ناسیونالیست ایرانی و قومی ربطی به واقعیت جامعه ایران و تصور و ذهنیت مردم ایران ندارد. تبلیغاتی سیاسی است. تلاشی برای الصاق هویت قومی و ملی به انسانهای ساکن یک جامعه و، خلق خود آگاهی وارونه ملی و قومی است. واقعی نیست. هیچ نشانی از تخصصات و کشمکشهای قومی لاعلاج و غیر قابل درمان در جامعه و در میان مردم مشاهده نمیشود. واقعیت این است که جامعه ایران جامعه ای متشکل از "ملل گوناگون" نیست. مردم در ایران به زبانهای گوناگون صحبت و تکلم میکنند. اما ملت و یا ملیت هر دو مقولاتی ساخته و پرداخته جریانات ناسیونالیست است. اگرچه ملت و هویت ملی و قومی یک پدیده سیاسی و دست ساز است. اگرچه قوم پرستی و کشمکش قومی یک بیماری سیاسی جدی و قابل مشاهده در ایران نیست. اما مساله این است که این بیماری نه ریشه کن شده و نه جامعه و مردم در برابر آن واکنش داده اند. و از این رو باید بطور همه جانبه

تک اینها چه میگذرد و آینده مطلوبشان چیست بحثی است و اینکه مقدرات سیاسی و تناسب قوا چه راهی را در مقابل این خط باز میکند بحث دیگری است.



شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال؟ نقدی بر مواضع اخیر کورش مدرسی

سیاوش دانشور

لازم به تاکید است که توضیح چرخشهای سیاسی این خط در قالب تنگ بعد دو خرداد نمیگنجد. قالب تنگی که شاه بیت متدولوژیک کورش مدرسی در هر ارزیابی سیاسی است. حقیقت اینست که این سیاست آمریکا در قبال جمهوری اسلامی و کلا اسلام سیاسی جدید نیست و سرخط آنرا منصور حکمت عنوان کرده بود. آمریکا قصد نابودی اسلام سیاسی را نداشت و ندارد بلکه میخواست و میخواهد تناسب قوای جدیدی را به آن تحمیل کند. آنچه در این مسیر جدید است اینست که فی الحال نمونه هائی آزمایشگاهی از این استراتژی تولید شده بوند. لابد خیلی ها از جمله رضا پهلوی منتظر بودند که با سقوط طالبان آمریکا ظاهر شاه را مجددا سرکار آورد و در همان دوره هم سلطنت طالبان رویای بازگشت خاندانهای سلطنتی و دوران خوش گذشته را داشتند. اما ماجرای افغانستان به سمت دیگری رفت. جمهوری اسلامی افغانستان سرکار آمد که دست بر قضا دوست آمریکاست. در حمله به عراق هم همین سناریو پیش رفت و ماحصل جمهوری اسلامی عراق و یک نظام متکی بر قومیت و مذهب شد. به این اعتبار و بیش از پیش، جمهوری اسلامی وارد معادلات منطقه ای و بین المللی شد. در بغل گوشش "شیطان بزرگ" تحفه اسلام آورده بود و میدان فراخی را برای مانور و مانیپولاسیون اسلامی گشوده بود. در این وضعیت اگر خود شما سلطنت طلب باشید و از زاویه منافع و عقل این جنبش به اوضاع نگاه کنید، آنهم جنبشی که راسا به خیابان کشیدن مردم و سرنگونی جمهوری اسلامی را در دستور نداشته و قرار بوده است زیر چتر حمایت سیاسی و نظامی و ایدئولوژیک آمریکا سرکار بیاید، متفکر و استراتژیست چنین جنبشی سرنوشت سیاسی خود را به حمله نظامی گره میزند؟ آیا به بسادگی در

از رژیمهای متحد خویش در دوره جنگ سرد وارد کرده بود اما هنوز تیر خلاص را نزده بود. از همین رو با حمله آمریکا به عراق ناسیونالیسم پرو غرب امیدش را به شعار "بعد عراق نوبت ایران است" گره زد، کماکان از سیاستهای سنتی خود مانند تحریم اقتصادی دفاع میکرد، و در اتاق انتظار حمایت آمریکا در تحولات ایران باقی ماند. وقتی آمریکا در عراق روال سیاسی مشابه افغانستان را در پیش گرفت، و وقتی در این روند موقعیت آمریکا در عراق وخیم شد و چشم انداز حمله نظامی به ایران جای خود را به سازش با اسلام سیاسی و مذاکرات و حمایت از اسلام سیاسی پرو غربی داد، دنیای فکری و منجمد شده ناسیونالیسم پرو غرب در دوره جنگ سرد به هم ریخت. بحرانها و جدال در این کمپ بالا گرفت. جابجائی نیروها سرعت یافت. "خیانت آمریکا" باز هم ورد زبان ها شد. انتقاد به رضا پهلوی که جرات تداوم پادشاهی را ندارد بالا گرفت. اما همراه با این جنگ مکتبی و درون خانوادگی که چیزی جر گیج خوردن در متن تحولات اساسی تر و کاهش نقش و جایگاه ناسیونالیسم پرو غرب در سیاست جهانی نبود، بخشهای عاقل تر ناسیونالیسم پرو غرب دنبال جبهه سازی و ساختن لویه جرگه نوع ایرانی متشکل از مصدقی ها، شاهی ها، نیمه مصدقی نیمه شاهی، جمهوریخواه، قوم پرستان و ملی مذهبی ها رفت. در ایندوره ناسیونالیسم پرو غرب همزمان که مواضع کلاسیک راست و طبقاتی بورژوازی را منسجم نمایندگی میکرد، در عین حال به انعطاف و مانور سیاسی و انطباق غریبی با استراتژی روز آمریکا و غرب در قبال جمهوری اسلامی مشغول بوده است. اینکه در دل و نیت تک

جامعه نفوذ داشته است! بگذارید این مشاهدات و تحلیل را مختصرا تعقیب کنیم.

تز اصلی کورش مدرسی در این بحث اینست که جامعه ایران در آستانه تغییر و تحولی عمیق و بعضا غیرقابل بازشناسی است. از نظر او این تحول و تغییر اجتماعی عبارتست از "شکست ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب در نمایندگی کردن تلاش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی". از همین تز و مفروضات آن شروع کنیم؛ از کدام واقعیات سیاسی و رویدادها و تحركات و روندهای فکری میتوان نام برد که اثبات کند جامعه زیر نگین فکری و هژمونی سیاسی و اجتماعی ناسیونالیسم پرو غرب بوده است؟ آیا ناسیونالیسم پرو غرب هیچوقت خود را در این مکان دیده است و سیاست و پراتیک این جریان گویای چنین موقعیتی است؟ تاریخ این جریان چیزی جز این ادعا را نشان میدهد. اگر به عقب تر نرویم، بعد از انقلاب 57 این جریانی است که از تخت افتاده و تا سالهای متمادی حضور سیاسی حزبی و موثری ندارد. در دوره جنگ ایران و عراق آقای رضا پهلوی شال و کلاه کرد که در دفاع از "وطن عزیز" خلبانی کند. در دوره خاتمی بستر اصلی ناسیونالیسم پرو غرب خاتمی چی بود و خود را با روندهای سیاسی در غرب یعنی "برآمد میانه روها و پرو رفرم ها در مقابل فاندانمنتالیستها" سازگار میکرد. بعد از 18 تیر و طلایع شکست دو خرداد، سرنگونی طلبی به بستر اصلی جامعه تبدیل شد و یا دستکم بعنوان فاکتور و کمپی غیرقابل انکار درآمد. به سبب تاریخ مکتوب در اپوزیسیون ایران خیلی ها سرنگونی طلب شدند و ناسیونالیسم پرو غرب هم با "نسیم تغییر" رضا پهلوی سرنگونی طلب نوع رفراودومی شد. تحولات افغانستان ضربه و شوک لازم را به استراتژی بازگشت سلطنت و یا حمایت آمریکا

سخرانی اخیر رفیق کورش مدرسی که تحت عنوان "شکست ناسیونالیسم ایرانی و ملزومات عروج کمونیسیم"، بخش اول آن منتشر شده است حاوی ادعاها و احکامی است که نتایج منطقی بروز یک خط مشی و دیدگاه و متدولوژی سیاسی اند. من قصد ندارم به تمام جوانب و مواضع طرح شده در این یادداشت بپردازم. بلکه میخواهم نشان دهم تغییرات "عمیق و زیر و روکننده" مورد نظر کورش مدرسی از جمله اعلام شکست جنبش سرنگونی، نه در دنیای واقعی و مادی بلکه در منهالیه بن بست دایره تنگ و بسته چپ رادیکال بوقوع پیوسته است.

اگر از توضیحات حاشیه ای و مقدمات بحث کورش مدرسی صرفنظر کنیم، اگر خوشبینانه و منصفانه به این بحث نگاه کنیم و هدف واقعی گوینده اش را در بهترین شکل بیان کنیم، کورش مدرسی بر اساس چند مشاهده و فاکت به این نتیجه میرسد که ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی، بعنوان جریانی که "نمایندگی پرچم سرنگونی خواهی مردم" در دستش بود، در مقابل جمهوری اسلامی شکست خورده است. با شکست "رهبر جنبش سرنگونی"، خود جنبش نیز به محاق و انزوا و سرخوردگی و شکست در ابعاد وسیع و عمیق دچار شده است. به عبارتی جنبش سرنگونی مرد باید جنبش سرنگونی دیگری راه انداخت و سازمان داد و اینکه کمونیسیم - حزب حکمتیست. میتواند اینبار پرچم این سرنگونی باشد. از آنجا که ایشان همواره معتقد بودند که "راست در جامعه دست بالا را دارد"، این هزیمت جنبش سرنگونی و مردم در ابعاد گسترده که نتیجه هزیمت "رهبرشان" یعنی ناسیونالیسم پرو غرب است، تاکید و اثبات این میدانند که تاچه حد راست در

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال...

موضع رفراندوم و پروژه های از این دست با ملی اسلامی های تازه پرت شده از رژیم نمیروند؟ آیا این اساس فعالیت ناسیونالیسم پرو غرب در ایندوره نبود و آیا خود ما در مقابل این دیدگاهها و پرت بودن آن با روندهای سیاسی مقالات و نقدهای متعدد نوشتم؟ ترکیب حزبی و سیاسی و افق حاکم بر جریان پرو غرب و کلا سنتهای سیاسی بورژوازی ایران، همراه با تغییرات منطقه ای و جهانی در سیاست و اندیشه و قالبهای فکری و ایدئولوژیک تغییرات جدی کرده است. منشا اساسی این تغییرات همسازی با روندهای سیاسی منطقه ای و جهانی و تلاش برای تطبیق با آن است. این امر مختص ناسیونالیسم پرو غرب نیست، در سنت ملی اسلامی و کلا نیروهای راست و چپ در حکومت و اپوزیسیون در ابعادی فراکشوری به وقوع پیوسته است و قابل اثبات و "غیر قابل بازشناسی" است. کسانی که درخت را میبینند اما جنگل را نمیبینند، کسانی که اشانتیونی از تغییرات را بعنوان جزئی از یک پروسه کلی درک نمیکنند، به ناچار در نگرش و متد اکونومیستی و محدود و تقلیل گرایانه خود باید فاکتوری را قوی ببینند و فاکتورهای زیادی را نبینند. و به همین اعتبار راه حل و استنتاجی که بدست میدهند، از آنجا که به انسجام فکری و قالب انتقادی روشن و کوبنده ای متکی نیست، پراتیکی شکست طلبانه را نتیجه میگیرند. کورش مدرسی همین کار را کرده است.

ناسیونالیسم پرو غرب در واقعیت سیاسی و اجتماعی خود در دوره اخیر جریانی بوده است مانند اکثریت و جمهوریخواهان که در هر دوره به سمتی پرتاب شده است. این جریان حتی در میان اپوزیسیون راست از موقعیت مستحکمی و باثباتی برخوردار نبود تا چه رسد به اینکه در اعماق جامعه و جنبش سرنگونی نفوذ داشته باشد. شکل دادن به یک

چنین توصیفی را از موقعیت خود با ده درجه تخفیف هم ندارد و جرات چنین ادعائی را بخود نداده است. دلیل این امر فروتنی نیست دلیلش متد و نگرش پراگماتیستی قوی در این سنت سیاسی است. ناسیونالیسم پرو غرب نه قبل از این سخنرانی کورش مدرسی خود را در موقعیت شکست خورده می دید و نه امروز فکر میکند عجب موقعیتی داشت که آن را درک نکرده بود! سنتهای سیاسی بورژوازی امروز همان خصوصیات سابق را ندارند. ضد امپریالیست ها بتدریج دارند غربی میشوند و پرو غربی ها خود را به سیاستهای سنتی ملی اسلامی ها نزدیک میکنند. دگمهای رایج در میان سلطنت طلب و جمهوریخواه جای خود را به مفاهیم نسبتاً مشترک تری از عقاید حاکم زمانه بعد از جنگ سرد داده است و این امر خصوصیتی کشوری نیست بلکه تغییراتی جهانی در قلمرو سیاست است. در میان ناسیونالیست ها این فرقه های قومی هستند که موقعیت وخیم تری دارند. کل این اردو که استراتژی اش را با ارتش و سیاست میلیتاریستی آمریکا گره زده بود دچار بحران است. اما جریانات حاشیه ای تر بیشترین ضربه را خوردند و دلیل این امر چیزی نیست جز بی ریشه بودن تاریخی این جریانات به روندهای سیاسی و اقتصادی پایدارتر در جامعه ایران و به این اعتبار در جدالهای سیاسی سرمایه داری معاصر. اگر سنتهای اصلی بورژوازی ایران قادر به بازسازی خود هستند در عوض جریانات فرقه ای تر و بی ریشه تر در این تحولات و بحرانها ضربات محکمتری میخورند و دچار بی افی بیشتری میشوند. با اینحال کل این اردو تلاش میکند این آمادگی را ایجاد کند که با هر افت و خیز سیاسی و تغییر در تناسب قوای منطقه ای و جهانی، وجوه دیگری از سیاستش را برجسته کند. کورش مدرسی تقابل و تعین راست پرو غرب و ملی اسلامی ها را ثابت فرض میکند و تغییرات روندهای پایه ای را

مشمول اکتورهای فعاله آن نمیکند. "بعد از دو خرداد" به آغاز و پایان برای او تبدیل شده است و منشا اشتباهش هم بخشا همین است. اما تعادل سیاسی پیشین بهم خورده است. آن ترکیب حزبی و تعینات سیاسی دیگر ناموجود است. در کل اپوزیسیون ایران از چپ سوسیالیست و کمونیست کارگری تا راست طرفدار بانک جهانی و ناسیونالیستهای مصدقی، از سلطنت طلب و جمهوریخواه و ملی اسلامی تا ناسیونالیسم کرد و جریانات قوم پرست، این تغییرات مشاهده میشود.

نتیجه اول کورش مدرسی مبنی بر پرچمداری ناسیونالیسم پرو غرب در جنبش سرنگونی و میزان نفوذ و قدرت معنوی و ایدئولوژیک آن نادرست است و با واقعیت اجتماعی مطلقاً نمیخواند. حتی تلاش جمهوری اسلامی برای بسیج ناسیونالیستی حول "انرژی هسته ای"، که اینهم جدا از تلاش همیشگی حکومتها در استفاده از طوق ناسیونالیسم متاثر از تغییرات عمومی تر است، باعث شد که جامعه ایران از ناسیونالیسم ابزاری رژیم فاصله بگیرد و این سیاست بجز در میان شیپور کشان رژیم نتیجه ای نداد. نتیجه دوم که از فرض غلط اول گرفته میشود، یعنی "شکست جنبش سرنگونی" نادرست تر و عجیب تر است. این نتیجه برچه اساسی است؟ ناسیونالیسم پرو غرب "نماینده" سرنگونی خواهی مردم بوده است. چون اساس پروژه این ناسیونالیسم متکی به آمریکا و حمله نظامی بود، و به همین اعتبار چون مردم افق شان افق ناسیونالیسم پرو غرب و "فرشته نجات آمریکا" بود و آمریکا و ناسیونالیسم پرو غرب در محاسبه شان در تقابل با جمهوری اسلامی نقش کلیدی را داشت، حال با شکست آمریکا از جمهوری اسلامی در عراق و کور شدن افق حمله نظامی، مردم که امیدشان به ناسیونالیسم پرو غرب و آمریکا بود تا قعر به عقب میروند و جنبش سرنگونی قربانی ابهامات خود به بحرانی عمیق فرو است؟! اگر فرض اول غلط است و ناسیونالیسم پرو غرب نه در چنین

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال...

موقعیتی بوده و نه خود را اینگونه پنداشته، و بطریق اولی اگر مردم و جنبش سرنگونی هویت و اعتراض خود را در مقیاسی که کورش مدرسی میگوید با این پرچم تداعی نکردند، آنوقت باید گفت نه متشکریم، جنبش سرنگونی سر جایش است. هنوز شکست نخورده است و رژیم اسلامی با سرکوب و دار و ترور تاکنون نتوانسته شکستش دهد. مردم دارند مقاومت میکنند. نه رژیم پیروز شده است و نه مردم شکست را پذیرفته اند. در ایندور مردم تلفات دادند اما عقب ننشستند. عنصر تسلیم و ارباب را هنوز در چهره جامعه نمیتوان دید. سرنگونی خواهی مردم و نخواستن جمهوری اسلامی بحدی عیان است که هر روز حکومت طرح براندازی کشف میکند. رژیمی که مردم را شکست داده است نیازی به برپائی مراسم اعدام در خیابان و جنگ روزمره با زنان و جوانان ندارد. نه این چهره پیروزمند یک حاکمیت سرکوبگر است و نه رفتار مردم بیانگر جامعه ای تسلیم شده است. کورش مدرسی همانطور که جامعه و چپ و سرنگونی خواهی را دو دستی تقدیم راست و ناسیونالیسم پرو غرب میکند همانطور تلاش و مقاومت مردم را در متن شکست این سنت تئوریزه میکند. هر دو نتیجه دلخواهی و اختیاری و یکجانبه نگراند. بیان و تعبیری در قلمرو ایده ها و توهامات و آرزوهای برباد رفته است. واقعیت اجتماعی و انتقاد و پراتیک جامعه مغایر این حکم میدهد.

استنتاجات سیاسی

اولین نتیجه کورش مدرسی اینست که **فی الحال وارد دوره غیر انقلابی** شدیم. یعنی دیگر دوره انقلابی نیست. سوال؛ آیا کورش مدرسی پیشتر معتقد بود در دوره **انقلابی** هستیم؟ آیا قبلا انقلابی را در چشم انداز میدید که فی الحال با شکست ناسیونالیسم پرو غرب وارد دوره غیر انقلابی شدیم؟ آیا

تنها چیزی که میماند اینست که کورش مدرسی جنبش سرنگونی را خود "انقلاب" و تحرک و عروج آن را "دوره انقلابی" و رهبر آن یعنی ناسیونالیسم پرو غرب را "نیروی انقلابی" فرض کرده باشد که اکنون با شکست افق و تصویر این "رهبر" هم انقلاب و هم دوره انقلابی به پایان خود میرسد! آیا این نگرش و استنتاج وجوه چپ و راست یک دیدگاه واحد نیست که سیاست و پراتیک کمونیستی را بر محور رابطه مردم با حکومت اسلامی تدوین میکند؟ و آیا این چپ رادیکال نیست که بن بست فکری ایده ها و نظریات خود را بن بست جامعه و جنبش سرنگونی و غیره مینامد؟ آیا منصور حکمت در باره این متد وارونه هشدار نداده بود؟ حقیقت اینست که مستقل از دیدگاههای موجود در دو حزب ما با انقلاب و دوره انقلابی روبرو نبودیم بلکه با سرنگونی خواهی و جنبش سرنگونی روبرو بودیم و این سرنگونی خواهی هنوز سر جایش است. مسئله همیشگی ما تامین رهبری و سازماندهی این جنبش بوده و هست. حقیقت ساده دیگر اینست که بعد از شکست دو خرداد نه چپ و نه راست نتوانست این خلا را پر کند. کمونیسم کارگری این فرصت را بدلائل روشنی که منصور حکمت در پلنوم چهارده برشمرد از دست داد و در ادامه همین دیدگاهها به بحران و انشقاق اش کشید و نتوانست آن موقعیت را با خط و دیدگاه درستی بازسازی کند. اما جامعه و مردم بسادگی شکست را نمیپذیرند. ناچارند تلاش کنند و تلاش کردند. جنبش سرنگونی در ایندوره متعین تر شد. راست و چپ در پروژه های مختلفی خود را در مقابل جامعه قرار دادند. راست در کلیت خود چه راست پرو غربی و چه راست ملی اسلامی که بخش از خاتمی سرخورده شدند، در پروژه های کمابیش یکسانی مانند نافرمانی مدنی، تبری جوئی از خشونت، رفراندم، فدرالیسم و دمکراسی خواهی و اخیرا "لیبرالیسم" ظاهر شدند. نه سلطنت دنبال برگرداندن شاه بود، نه میراثدار

تاج و تخت ادعای صریح شاهی داشت، و نه ملی اسلامی و ملیون سرگردان در دالان مشروطه - مشروعه در قالب دوره قبل حرف میزدند. خطوطی و بخشی کوچک از این دو سنت سیاسی کماکان روی سرنگونی خواهی و سلطنت و دفاع از جمهوری اسلامی ماندند اما بخش اساسی و عمده این دو جریان روی خطی رفت که جمهوریخواهان کمابیش نمایندگی کرده بودند. مشروطه خواه و ناسیونالیسم پرو غربی حرکت خود را با مقدرات سیاسی تطبیق داد و تلاشش را در ایفای نقش در همین قلمرو شدت بخشید. کنفرانسهای اخیر در پراگ و پاریس و جلسات متعدد با نهادهای آمریکائی و اروپائی مسیر کمابیش یکسانی را طی کردند که بتواند قالبی به اپوزیسیون راست در کلیت خود برای تطبیق با سیاست آمریکا و آمادگی برای هر تغییر احتمالی در معادلات منطقه بدهد. ناسیونالیسم پرو غرب همینطور در اوج تبلیغات حمله آمریکا به جمهوری اسلامی و از ترس خطر "تجزیه ایران"، برخلاف نظر کورش مدرسی، بجای اینکه پشت آمریکا بخت شود و افقش را تسری دهد، اعلام کرد که "اولویتهایش را در قبال رژیم" عوض میکند. گفتند حاضرند در کنار رژیم اسلامی بایستند و در مقابل "خطر تجزیه" از "تمامیت ارضی" دفاع کنند. لافل جریان و خط مهمتر این سنت چنین موضعی داشت. بجز سازمانهای ناسیونالیسم کرد و فدرالیست و مشخصا حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان زحمتکشان که دیگر رسماً تقاضای حمله میکرد و گروههای بی تاثیری ز سلطنت طلبان کسی در این کمپ طرفدار صریح الهجه حمله به ایران نبود. این سیاست هر دلیل و توضیحی داشته باشد، یک نکته در آن مهم است که مبنای تحلیل کورش مدرسی قرار گرفته است. این نکته آنست که راست پرو غرب همواره مبلغ حمله به ایران بوده و این دیدگاه را در میان مردم جا انداخته و بدتر مردم به این "فرشته نجات" امید بسته بودند. حال که آمریکا حمله نمیکند راست پرو غرب و مردم با هم شکست خوردند و دچار بحران شدند! این

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال...

فرض هم واقعیت ندارد چون خود را متکی به برشی بسیار کوتاه از مواضع این جریان و تعمیم اجتماعی نابجای آن میکند. نه ناسیونالیسم پروغرب پرچمدار پروپاقرص و ثابت قدم حمله به آمریکا به ایران بود و نه آمریکا چنین قصدی را علیرغم لفاظی های دیپلماتیک داشت و نه مردم ایران چنین تصویری را در ابعاد مدرسی داشتند. نه ناسیونالیسم پروغرب توانسته بود این "امید حمله" را به جامعه تسری دهد و نه مردم به چنین امیدی دل بسته بودند. این احکام دستکم باید خود را در اشکالی از تمایل اجتماعی و حرکت و ترجیح سیاسی مردم نشان میداد. به نظر من کل سیستم تحلیلی کورش مدرسی در این بحث اختیاری است و با هیچکدام از واقعیات سیاسی و اجتماعی و تغییرات و روندهای ذایه ای و سیاسی همخوانی و سازگاری ندارند و به بطریق اولی استنتاجات آن هم به همان اندازه از یک سیاست کمونیستی فاصله عمیق دارند و علیرغم میل گوینده آن تنها پرچم تسلیم را دست مردم میدهد.

مردم تسلیم شدند!

نتیجه و استنتاج مهم دیگر اینست که مردم در پس این تغییر و تحول یعنی شکست ناسیونالیسم پرو غرب نتیجه گرفتند که "جمهوری اسلامی جان سخت است و سرنگون نمیشود" یعنی صاف و ساده تسلیم شدند. کورش مدرسی با این بحث پایان جنبش سرنگونی را اعلام میکند و سرنگونی خواهی جامعه را از تا اطلاع ثانوی از دستور خارج میکند. میگوید تا اطلاع ثانوی، چون قرار است جنبش سرنگونی را دوباره راه بیاندازد و اینبار کمونیسم از این فرصت استفاده کند. همینجا متد وارونه و غیر مارکسیستی چپ رادیکال بار دیگر خود را برملا میکند؛ مگر جنبشها را احزاب سیاسی راه می اندازند و اصولا احزاب سیاسی کارخانه جنبش

این سمت رود کار ما تحلیل و اعلام شکست نیست کار ما مقاومت و تغییر آنست.

تقسیم بندیهای دلخواهی

در این بحث کورش مدرسی این شکست را شامل تعداد زیادی میکند. جامعه ایران تا اعماق آن به اضافه طیف وسیعی از احزاب؛ "از نظر من این طیف یک سرش حزب کمونیست کارگری ایران است و سر دیگرش رضا پهلوی، هخا و جاوید ایران". و یا "وقتی آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی شکست می خورد ناگهان جنبش سرنگونی و روحیه عمومی متأثر از افق ناسیونالیسم پرو غرب از درون فرو میریزد. از چپ ترین اپوزیسیون تا مردم فلان روستا در بندر عباس خوشبینی شان کم میشود. همه احزاب به تناسب "مسئله دار" میشوند. این بدبینی از یک سرخوردگی از یک انتظار مشترک ناشی میشود. و این انتظار مشترکی است که جنبش ناسیونالیستی به کل جامعه ایران داده بود".

و بالاخره؛ "نفس ابعاد احساس یاس و ضعف در جنبش سرنگونی همین واقعیت نشان داد که چقدر ناسیونالیسم پرو غرب ایران در افکار و افق مردم و جنبش سرنگونی دست بالا را داشت. حتی در داده ها ذهنی چپ ترین عناصر جامعه هم این تصویر انعکاس داشته است".

با این تحلیل کورش مدرسی جامعه ایران و مردم و طیف وسیعی از احزاب وارد یک دوره گورستانی شده اند. ترس و ناامیدی و سرخوردگی و پراکندگی همه نشانه های این بحران و این "زلزله سیاسی" است. اما حقیقت اینست که این زلزله و بحران عمیق نه در جامعه و میان مردم و احزاب بلکه در تناقضات چپ رادیکال و متد وارونه و تفسیرگرایانه آن نهفته است. این تقسیمات

دلخواهی و تقدیم چپ به اردوی راست، نه از یک نقد صمیمانه و سیاسی و ارائه راهی برای پیشروی بلکه محصول جنبی سکتاریسم سازمانی و سیاست تعیین تکلیف حزبی است. خود کورش مدرسی که اینچنین تحت فشار این "زلزله و شکست سیاسی"، "دوره غیر انقلابی و تسلط بلامنزاع راست"، انکار جنبش سرنگونی را نتیجه گرفته است، و تسلیم جامعه و مردم را تا کوره دهاتها اعلام کرده است، کجای این طیف قرار میگیرد؟ "مسئله دار شدن" حزب حکمتیست را چگونه توضیح میدهد؟ پاسیفیسم این خط و ناتوانی اش در تغییر و عوض کردن صورت مسئله را چگونه توضیح میدهد؟ "زورمان نرسید" پاسخ نیست، قرار بود زورتان برسد و "دنیا را بجنابانید!" چی شد؟ من به رفقای حزب حکمتیست و کلیه کمونیستهای کارگری و این جنبش توصیه میکنم صورت مسئله را سرجای واقعی اش ببریم. سیاستهای موجود چپ رادیکال که خود را به کمونیسم کارگری و احزابش تحمیل کرده است نمیتواند توضیح دهد که راه برون رفت از این اوضاع کدام است و مرتباً مرثیه شکست و نابودی میخواند و انگشت اتهام را به طرف این و آن میبرد. یا در دنیای خودش سیر میکند و انشالله گربه است و مردم روزی بلند میشوند میگویند و یا شکست مردم را اعلام میکند. کسی نمیگوید که کار شما و کمونیسم شما قرار نبود نبض اش بلا نبض رابطه مردم و رژیم بزند. کسی نمیگوید که اگر مردم تشخیص بدهند وقت سرنگونی است منتظر شما نمیشوند و وارد جنگ آخر برای سرنگونی میشوند. کسی نمیگوید که قرار بود شما در پس هر تحول سیاسی رابطه تان را با مردم تحکیم کنید. قرار بود نماینده اعتراض و نخواستن مردم باشید نه اعلام شکست آنها. قرار بود اعتراض مردم و کردن نگذاشتن شان را فرض بگیرید، از آن خود کنید، و حرف کمونیستی تان را به نقد مردم تبدیل کنید. قرار بود نخواستن رژیم توسط مردم محمل تحکیم رابطه شان با کمونیسم شود و نه شما

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال...

ستم ملی، مساله ملی، راه حل کمونیسم کارگری...

رزق و روزی چند صد نفر انسان مستاصل و درمانده را تامین کند میتواند نیروی در شکل دادن چنین سناریوی سیاهی باشد. فاجعه یوگسلاوی، گورهای دسته جمعی، استیصال و درماندگی که تاثیر پاك نشدنی بر بخشهای وسیعی از جامعه بجا گذاشت محصول تحرك و بالفعل شدن این جریانات است. این ملی گرایی و ملت تراشی حتی در قلب اروپا بخون میگذشت و بی خانمان میکند. آنچه به این روند يك پایه مادی و احتمالی میدهد، سیاست و جایگاه این جریانات در نظم نوین جهانی در دوران پس از جنگ سرد است. ایدئولوژی و تفکر و بعضا خود این جریانات قوم پرست و ناسیونالیست يك پایه و يك رکن روند کشور سازی و تجدید آرایش حاکمیت بورژوازی در کشورهای هستند که دستخوش تحولات سیاسی و حکومتی شده اند. و این یکی از ارکان سیاسی نظم نوین جهانی است. نگاهی به تلاشهای اخیر بورژوازی در سطح جهان و بطور مشخص به طرحها و سیاستهای کشور سازی هیات حاکمه آمریکا نشاندهنده این واقعیت کریه است. افشای همه جانبه و خنثی کردن تحركات ناسیونالیستی، چه قوم پرست، چه عظمت طلب، یک وظیفه دائم کمونیسم کارگری است.

ما تمامی انسانهای شریف و آزادیخواه را به يك مبارزه سراسری برای ایجاد يك جامعه برابر و به دور از هرگونه تبعیضی و افشا و طرد جریانات ناسیونالیستی دعوت میکنیم. جمهوری سوسیالیستی نمونه ای است از يك کشور آزاد، غیر قومی، غیر ملی، غیر مذهبی، با قانون واحد برای همه! از نقطه نظر ما مبارزه پیگیر و قاطع با ستم و تبعیض ملی بخشی از مبارزه برای آزادی و برابری و رفاه و نظام متضمن چنین شرایطی یعنی يك جمهوری سوسیالیستی است.*

افشا و نقد شود.

در خاتمه

ما تقسیم بندی انسانها به ملت و یا ملیتهای مختلف را به رسمیت نمی شناسیم. ما انسانیم. ترك و کرد و بلوچ و عرب نیستیم. هویت انسانی ما قابل تقلیل و یا تبدیل به هویت قومی و ملی نیست. خود آگاه کردن توده های وسیع جامعه به این اصل پایه ای، در عین حال بخشی از تلاش ما در حاشیه ای کردن و پیروزی بر جریانات ناسیونالیستی است. ما تاکید میکنیم که ناسیونالیسم درمان مساله ملی نیست. بوجود آورنده و شکل دهنده ستم ناسیونالیستی موجود در جامعه است. ناسیونالیسم خوب و بد ندارد. یک جریان منحط و مخرب سیاسی است. این جریانات امروز پرچمدار خلق مساله ملی در سطح جهان هستند. کارنامه سیاه این جریانات قومی و ناسیونالیستی برای مردم معرفه است. از جنگهای قومی و گورهای دسته جمعی در یوگسلاوی سابق گرفته تا کشتارهای چند صد هزار نفره در رواندا، تا تحرك شدید قومی در افغانستان و عراق، نمونه هایی از تحرك و فعالیت این جریانات فاجعه آمیز بوده است. الگوی این جریانات قومگرا تبدیل جهان موجود به مجموعه و سبدي پر از کشورهای ریز و درشت است. نقش این جریانات قومی ایجاد چنان نفرت و کینه قومی و ملی و ایجاد خصومت میان بخشهای مختلف مردم است که عملا امکان همزیستی و زندگی مسالمت آمیز را از مردم و جامعه سلب میکند. کار این جریانات قوم پرست این است که تفاوتها و تمایزات قومی و فرهنگی را به تنش و کشمکش و درگیری و خصومت و آدمکشی تبدیل کنند. این پروسه همواره با خلق جنایت های تکان دهنده همراه است. هر دسته کینه توز و قومگرایی که بتواند اسلحه و

در این بحث کورش مدرسی مسائل دیگری مانند ترم "ناسیونالیسم اسلامی" بجای اسلام سیاسی و سیاست معین و مستتری در برخورد با پروژه اتمی رژیم اسلامی طرح شدند که فعلا از آن میگذرم.

این بحث کورش مدرسی تداوم متدولوژیک مباحث دیگر اوست. به همان مفروضات تحلیلی و ارزیابی از اوضاع سیاسی متکی است و استنتاجات دیگری از آنست. منشور سرنگونی این حزب تنها میتواند به این سیاست و تبیین ختم شود. متد و نگرش نگاه به بالا و موقعیت احزاب بورژوازی در مقابل رژیم و متد تحلیل رابطه مردم و حکومت، که در اساس خود عنصر کمونیسم پراتیک و انقلابی را کمرنگ و یا کنار میگذارد، به همین سیاست های شکست طلبانه چپ رادیکال منتهی میشود. آلترناتیوی هم که این سیاست در مقابل اوضاع میگذارد قادر به فراتر رفتن از موقعیتی که بیشتر ترسیم کرده است نیست. کمونیسم کارگری کارش زیر و رو کردن این وضعیت و تغییر معادله به نفع مردم و طبقه کارگر و به این اعتبار سیاست سازماندهی و رهبری کمونیستی و ارائه نقد کمونیستی بر کل این اوضاع است. کمونیسم کارگری حتی اگر به ضعیف ترین موقعیت خود برسد در جوهر خود انتقادی و پراتیکی و پرچم مقاومت است. کمونیسم کارگری هرچه باشد و هر نقطه ضعف و مشکلی سد راهش باشد شکست طلب نیست. مطلقا شکست طلب نیست.*

مفسر رابطه مردم و رژیم شوید و با این متد پراتیک و سیاست حزبی تان را تعیین کنید. قرار بود شما سطح موجود مبارزه مردم را بشناسید و درک کنید و برای ارتقا آن بکوشید، نه ایده آلهایتان را جای واقعیت اجتماعی و تحلیل و تمایل تان را جای سازماندهی حزبی و توده ای بگذارید. قرار بود شما رهبری این جنبش برای پیروزی را تامین کنید نه رهبر اعلام شکست آن بشوید. قرار بود شما سازمان و ظرف اعتراض و تشکل و اتحاد طبقه کارگر و جنبش آزادی و برابری را تعریف کنید نه شکست فرضی یک سنت بورژوازی را شکست مردم اعلام کنید. این سیاستها چه رسما و علنا مانند کورش مدرسی شکست را اعلام کند و چه در قالب انتظار و بی عملی در قبال اوضاع خود را نشان دهد، هر دو یک منشا فکری و متدولوژیک دارند. این چپ رادیکال است که توان و ظرفیت پیشروی اش همین است و هر بار با تئوری توجیه کننده موقعیت خویش تلاش میکند موقعیت بیرون و دنیای واقعی را با خود انطباق دهد. کمونیسم کارگری اگر در همین مسیر پیش برود آینده ای جز شکست ندارد. مردم هر زمان کمونیسم و چپ عضله نشان دهد و رهبری و سازمان و خطر روشن و رادیکال و دخالتگر و با اعتماد بنفس در مقابل جامعه بگذارد تکان میخورد و با استقبال بطرف آن میرود. اما بعید میدانم مردمی که در منگنه فقر و اختناق دست و پا میزنند و هر روز قربانی میدهند، نیازمند این باشند که رهبرانشان بیایند و شکست شان را اعلام کنند!

ریشه های بحران تشکیلاتی ...

مقابله ی این سرکوب برود، آنهم با ساختن حزب رهبر- سازمانده با محتوای اجتماعی. این سه حزب بدون محور قرار دادن یک حزب خاص و صلاحیت دادن صرف به آن در روند امر وحدت، میتوانند در یک کنفرانس یا سمینار وحدت شرکت کرده و با محور مشترک قرار دادن حزب مصوبات و برنامه ی یک دنیای بهتر پایه های یک حزب بزرگ را بریزند. فقط باید در این حرکت یک پیشفرض مبنای شروع کار وحدت باشد. نه حزب کمونیست کارگری چپ سنتی و رادیکال است، نه حزب حکمتیست راست است و نه حزب اتحاد کمونیست کارگری بعنوان کمونیست کارگری اصلی است.* 15 آگوست 2007

ناسیونالیسم تمامیت خواه و قوم پرستان بخشی از سناریوی سیاه!

سعید مدانلو



اگر در تحولات آتی تقابل ناسیونالیستهای تمامیت خواه و گروه های قوم پرست عمده شود. سناریوی سیاه و تجزیه ایران یک احتمال خواهد بود. یا در بهترین حالت ایران به صورت مناطق اقتدار و نفوذ دستجات مسلح اسلامی، ناسیونالیستی و قومی بخش بخش خواهد شد.

چند سال پیش در لس آنجلس مایکل لدین از آمریکن اینترپرایز شدیداً مورد تفقد و مداهنه حدود چهارصد نفر آدم "متشخص" از طرفداران پر و پا قرص اعاده سلطنت قرار گرفت. آدم که آنجا بود یاد چاپلوسی های وزرای دولت و وکلای مجلس رژیم گذشته در مقابل شاه میافتاد. همین مایکل لدین یکی دو سال بعد تعدادی سوپر پان ترکیست در پلنک که رقم شان به ده هم نمیرسید، دستشان را در تلویزیون "گوناز" بند کرد. سوپر پان ترکیستها شعار محوری شان در پلنک "فارس، روس، ارمنی- دشمنان ترک هستند" (البته اصل شعار به زبان ترکی و قافیه دار است). "زبان فارس زبان سگ است" و امثالهم بود. "گوناز" توانست به موج اعتراض جامعه منزجر از جمهوری اسلامی سوار شود و عین شعارهای مزبور را در دهان مردم تبریز بیندازد.

جمهوری اسلامی نگران تزلزل ثباتش است. میگوید تا آن را حفظ کند. راه دیگری جز این برایش نمانده است. نشان دادن علامتی از طرف حکومت به مردم که فرم و یا حتی گشایش مختصری هم میتواند پشت سر وضع موجود وجود داشته باشد، وعده ای پوچ و حرفی بی معنی است. هر چند که طیف دوم خرداد سابق دوروبر قدرت و بخشهایی از حاکمیت که دارند فاصله ای را با احمدی نژاد برای موقع مقتضی نشان میدهند، رفته رفته در امتداد کش و قوسها به نحوی شکل های

روزافزونی فقر و تداوم حیات جمهوری اسلامی متحمل میشود. فقر نکبت و خواری میآورد. فقر عامل تلاشی زندگی است. امروز را به فردا رساندن به استانداردهای انسانی و مدنیت جامعه صدمات جدی وارد میکند. منتها تعمیم این واقعیت به کل مکانیزم جنبشی و حرکتی جامعه منزجر از جمهوری اسلامی، چیزی بجز خدمت به همان سیاست رقت و جرح جامعه نیست. از این نظر با روند سرکوب جمهوری اسلامی هماهنگند. نیروی انسانی معترض، تازه نفس، برابری طلب و آزادیخواه و با قابلیت تعرض به اتوریت حاکم، مدام از دل جامعه میجوشد و سربر میآورد. طبقه کارگر نمیتواند اعتراضش را تعطیل کند. این نیرو به مراتب از ضایعات و تلفاتی که جامعه میدهد بزرگتر است. این نیرو وارد عرصه کارزار میشود. هیچ کس به اندازه خود جمهوری اسلامی نمیداند که مردم تا چه اندازه گسترده و عمیق از وجود و حضورش منزجرند. بر این اساس پیرودهای آرامش بعد هر دور سرکوب مدام کوتاه تر میشوند. هر آرامش بعد از سرکوب موقت است. جمهوری اسلامی ناچار میشود در آغاز هر دور سرکوب، بی مهاپا تر و کوبنده تر ظاهر شود. بدین سبب حکومت خودش را در هر دور بیشتر میلیتاریزه میکند. روند تزیاید و تداوم میلیتاریسم، جمهوری اسلامی را متشتت و فرسوده میکند. بنا بر این انتظار طیف های غیر احمدی نژاد حکومت و ناپوزیسیون خارج دست در مقابل مردم ظاهر شوند، به خنس میافتد و زمین زیر پایشان داغ میشود. جا برای فراهم آوردن امکان تصرف قدرت برایشان تنگ تر خواهد شد ولی شانشان برای تصرف یک قدرت دولتی متزلزل منتفی نیست. موجهای سازماندهی شده نباشند و راه بجایی نبرند، میروند و در انتها میتوانند قابلیت تبدیل شدن و یا

این روزها از جانب طیف راست و ناسیونالیست از پرچمدار گردن فرازش که سلطنت باشد بگیر تا ناسیونالیست "خوب و خیر خواه منافع ملی تبار" و خاتمی چی "رادیکال" تر شده، همه، مردم ایران را سرزنش و سرکوفت میکنند. "جامعه ایران فاسد است"، "این مردم حقشان است"، "ما ایرانیها همیشه اینطوری بوده ایم" (خودش را هم قاطی میکند تا حرفش را راحت تر باور کنند)، "به جمهوری اسلامی راضی شدند، همه اسلامی و نماز خوان شدند، همه دارند سرهمدیگر را کلاه میگذارند، میروند صحنه اعدامها را در خیابان تماشا میکنند، فساد دیگر همه گیر شده و به آن عادت کردند، دیگر حس اعتماد در جامعه وجود ندارد، جو جامعه مسموم است" و از این دست بگیر تا آنجاییکه هر کدام از شما لابد ده برابر آنچه من ردیف کرده ام شنیده اید. این چیزها را اغلب همینهایی میگویند که زمانی بیست میلیون و پانزده میلیون برای خاتمی رای ثبت میکردند و به ما میگفتند شما نمیفهمید! اینها اتفاقاً به بخشی از واقعیت جامعه که نتیجه فقر روز افزون است اشاره میکنند. اینها تلفاتی است که جامعه در اثر

پیوستن به هر جریان مخربی را پیدا کنند. میتوانند طعمه ناسیونالیستها و قوم پرستها که عرصه را به جامعه تنگ میکنند، شوند.

کمونیسم کارگری امروز وظیفه اش سازماندهی از پیش موجهای اعتراضی است. عدم سازمان یابی اعتراضات و بخصوص اعتراضات بخش کلیدی آن با قابلیت سازمان یابندگی بمراتب بالاتر یعنی طبقه کارگر، هر چند که شکافها و تخاصمات داخل حاکمیت را دامن میزند، بدون وجود نقشه عمل برای سازماندهی و بدون حصول نتیجه ای برای خود، میدان را برای ناسیونالیسم تمامیت خواه و قوم پرست که میتوانند بخش اعظم احزاب و جریانهای "نرم و خشن" ناسیونالیست را در پروسه اضمحلال و تضعیف بخشهای درگیر در داخل حکومت، به خود جذب کنند، خواهد گشود. جمهوری اسلامی در روند افزایش ناگزیر شکافها و تخاصمات داخلی و تهدید از پایین، مشکل است بتواند به خود ژست رفرمیستی بگیرد. حتی اگر به نحوی از عهده اش بر آید و حاکمیت را بدست بگیرد نیز عمر پایدارش کوتاه خواهد بود. میتوانند نامش را "انقلاب مخملی" و یا هرچیز دیگری بگذارند. منتها "انقلاب مخملی" فرصت و امکان تداوم برقراری ثبات برای حکومتش را نخواهد یافت. امکان دارد نوزادش مرده به دنیا بیاید. در نتیجه ادامه روند تشدید تخاصمات و عدم پاسخ به مطالبات هر دم کل حکومت رابی ثبات تر خواهد نمود. در ادامه بخشهایی از قوای انتظامی، پلیس و ارتش جمهوری اسلامی نیز در اثر بی ثباتی و تزلزل حاکمیت به ناسیونالیسم پیوست. بخشهایی نیز مستقلاً خودشان از بازیگران اصلی سناریوی سیاه خواهند شد. جریانهای متخاصم در مقابل هم میتوانند سوخت اصلی برای یگدیگر در یارگیری از جامعه بخصوص از بخش ضایعات آن و بخشهای بی افق سیاسی مانده جامعه که متاسفانه میتواند رقم بزرگی از

ناسیونالیسم تمامیت خواه و قوم پرستان بخشی از سناریوی سیاه...

مردم را هم شامل شود، فراهم بیاورند. دشمنان خونخوار و "دیرینه" در مقابل هم جریانهایی متخاصم تمامیت خواه و قوم پرست و مسلح اسلامی قادر خواهند شد مبنای مطالبات مشروع و انسانی جامعه را پایمال کنند و منویات خود را به آن قالب نمایند. آمریکا نیز ضمن چشم داشتن و به قدرت هل داده شدن طیفهای غیر احمدی نژاد حکومت، در صورت عدم حصول و ثبات یافتن آن از اجرای سناریوی سیاه نیز غافل نمانده است. فعلاً با وجود زمینگیر شدن خودش در عراق سعی میکند برای جمهوری اسلامی هم در آنجا مشغله تهیه کند.

ناسیونالیسم تمامیت خواه و قوم پرستها حتی با عمده شدن موضوع فدرالیسم هم میتوانند در مقابل هم تقویت شوند. حتی نشستهای مشترکشان نیز مقدمه صف آرای در مقابل یکدیگر است. هم اکنون این دو در مقابل هم رجزخوانی میکنند. هر چند که ابعادشان آنچنان گسترده نیست، منتها از هم اکنون سهمگین ترین تهدیدها را در مقابل هم قرار میدهند. مایکل لدین ها میتوانند در گسترش ابعاد، هرچه زمینی تر شدن و میدان دادن به آن کمک موثری باشند. این کار از شان ساخته است.

سابقه اش را دارند. نشان دادند که میتوانند. ناسیونالیستهای تمامیت خواه در چت رومهای اینترنتی صراحتاً اعلام میکنند که برای حفظ تمامیت ارضی از کشته شدن میلیونها نفر پروایی ندارند. قوم پرستها در مقابلشان وعده یوگسلاویزه شدن ایران را میدهند. این یک نسخه صریح و بی نیاز به تفسیر سناریوی سیاست. میلیونها نفر کشته میشوند پشت هر تپه و هر گودالی را در مناطق درگیری انباشته از اجساد مردم کند. غرب دیگر میتواند حتی با اذن و تأیید سازمان ملل و نمایش اجساد پشت تپه ها و گودالها به جهان، بسیار هم مطلوب و حق به جانب با سیمهای خاردار، علائم مرزی، بمبهای "هوشیار" و بمب افکنهای مدرن و تانکهای فراوان وارد شود. فرصت برای جنبش کمونیسم کارگری در سازمان دادن اعتراضات یک امکان است ولی ماندگار نیست. هر که در این صف هژمونی جنبشش را طلب میکند نمیتواند منتظر حوادث بماند. بدون حل معضل عدم سازمانیابی، یافتن اشکال موثر تشکل یابی و تامین سازمان یافتگی جنبش که هنوز نشانه هایش آشکار نیست، این امکان از دست میرود. *

Saeed_modanlou@yahoo.com

به قدرت اتحاد و اعتراض گشت ارادل و اوپاش، گشت ارشاد را در هم شکنیم!

حکومت وحشی و رو به اضمحلال اسلامی که مرگ محتوم خود را در آئینه طغیان خشم و اعتراض سراسری میلیونها انسان آزادیخواه، جوانان و زنان معترض به نظام پوسیده اسلامی و سرمایه داری می بیند، در چند ماه اخیر در وحشت از انفجار اعتراض و عمل انقلابی، هر چه بیشتر به سیاست سرکوب مستقیم و ایجاد جو رعب و وحشت و تحمیل سرکوب و سانسور بیشتر به جامعه روی آورده است تا مبارزات سراسری و عظیم آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردمی را مرعوب کند. برپایی چوبه های پوسیده دار، سرکوب جنبش کارگری، زندان و شکنجه و حتی صدور گستاخانه احکام شلاق برای رهبران کارگران، تشدید و تحمیل سیاست غیر انسانی و ارتجاعی آپارتاید جنسی و تهاجم سازمان یافته به زنان، سرکوب و تهدید جوانان و... اینها همه گوشه هایی از اقدام نافرمام و مذبحخانه جنایتکاران اسلامی برای کنترل و مهار سرنگونی خواهی مردم و انقلاب عظیم کارگری است. در همین راستا طی 2 ماه گذشته در سطح شهر تهران اقدام به گسیل نیروهای مزدور خود به خیابانها و مراکز

مردم! تحت عنوان گشت ارشاد نموده است. شهر را نظامی کرده اند و به هر عابری چنگ و دندان نشان میدهند. مزدوران گشت ارشاد مستقیماً تحت امر فرماندهی کل نیروی انتظامی هستند. ترکیب آنان مشترک است برادران و خواهران زینب. هریک از این ارادل به دستبند پلاستیکی مخصوص، اسپری گاز فلفل و یک قبضه کلت کمری مسلح می باشند. این اوپاش توسط بنزرها و خودروهای مخصوص نیروی انتظامی به پارکها، میادین اصلی شهر، خیابانها و درب ورودی پاساژها حمل می شوند. دارای اختیارات تمام و کمال برای بازداشت و ضرب و شتم زنان و جوانان هستند. فرماندهی کل نیروی انتظامی طی بخشنامه های محرمانه به تمام کلانتریها و مراکز نیروی انتظامی ابلاغ و تاکید نموده در صورت هرگونه درخواست نیرو و کمک توسط گشت ارشاد نزدیکترین کلانتری باید با اعزام فوری نیرو به یاری گشت ارشاد برای سرکوب اعتراضات مردمی بپردازد. اینها فقط گوشه های کوچکی از تلاش حکومت، از توطئه چینی و جنایت برای محروم نمودن ما از زندگیست.

در روز جمعه 16/5/86 در پارک ارم، همین ارادل و اوپاش اسلامی از زنان و مردان و از پسران و دختران جوان ابتدا نسبت آنها را با هم سوال کرده و بعد اجازه سوار شدن به چرخ فلک را صادر میکردند که سرانجام با پیرزن 60 ساله ای که جرمش عدم رعایت شئونات اسلامی بود درگیر شدند و این درگیری منجر به اعتراض همگانی شد! میدان ولی عصر، میدان ونک، آریا شهر، فلکه دوم صادقیه، میدان 7 تیر و تقریباً همه جای شهر تهران همه روزه محل درگیری و اعتراض زنان و جوانان با این خودفروشان جنایت پیشه است.

بنا به گزارش خبرنگار جوانان

آزادیخواه تهران در روز دوشنبه 22/5/86، خواهران زینب به دختر جوانی فقط به جرم اینکه نحوه راه رفتنش "بد و تحریک آمیز" است تعرض کردند!! کار به درگیری با مردم کشید.

جوانان و زنان آزادیخواه!

همه میدانیم که این رفتار گستاخانه و تحقیر آمیز حکومتی شایسته ما نیست، همه میدانیم که این همه سرکوب و توهین شایسته هیچ انسانی نیست! باید هوشیار باشیم و همزمان به مقابله برخیزیم. برداشتن دیوارهای جدایی و شکستن آپارتاید جنسی، انتخاب هر نوع پوشش و لباس در هر رنگ و مدلی، از ابتدایی ترین حقوق همه ماست. سکوت و عدم اتحاد و اعتراض ما، این درندگان اسلامی و غارتگران زندگیمان را هر چه بیشتر تهاجمی تر و گستاخ تر خواهد کرد. باید در هر کوی و برزن متحدانه ظاهر شویم. نباید اجازه دهیم حتی یک نفر را مورد تعرض و بازداشت قرار دهند. قدرت ما در اتحاد و همدلی و در مقاومت و مخالفت دسته جمعی در مقابل این ارادل و اوپاش واقعی و فاسد است. ما در مقابل تحقیر اینها با اتحاد و تسلیم نشدن کل نظام و اسلامشان را تحقیر میکنیم. یک زندگی شاد و مرفه، یک زندگی آزاد و برابر حق مسلم ماست!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

زنده باد آزادی، زنده باد برابری!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

(کانون جوانان آزادیخواه تهران)
22/5/86

یک جامعه آزاد،
غیر قومی، غیر
ملی، غیر مذهبی،
با قانون واحد برای
همه!

نامه ها

سیاوش دانشور

لطفا کاری بکنید!

با سلام خدمت خانم شهلا نوری عزیز و سایر دوستان در سایت کانون زنان ایرانی برحسب وظیفه گفتم ایملی بزنم و شرح کوتاهی از طرح تشدید امنیت شلاق! بنویسم که سه روز زودتر درحال اجرا شدن است. باید عرض کنم متأسفانه زن های حزب الهی و بسیجی بیسیم به دست و چماق به دست کمین میکنند و آمار دختران را به گشت های ارشاد و ماموران اسلحه به دست مرد میدهند و متأسفانه موج شدید دستگیری دختران جوان همراه با ضرب و شتم سه روز زودتر از اعلام سردار طالبانی رادان شروع شده و جوانان رو مثل حیوان داخل خودرو های قفس دار میندازند و تعهد و سو سابقه برایشان درج میکنند. من در حدود نیم ساعتی که در میدان صادقیه تهران بودم چیزی حدود 100 نفر رو دستگیر کردند و خدا رو شاهد میگیرم اینهایی که دستگیر کردند به هیچ وجه حجاب یا لباس غیر عرف و کوتاه و یا موی بیرون زده نداشتند و فقط نوعی زهر چشم گرفتن بخاطر همراهی با تبلیغاتی که این روزها در درباره زنان در تلویزیون بره انداختند مبنی بر خانه نشینی زن و رسیدن به امور منزل درست مثل دولت کثیف طالبانی است. این سردار نادان و طالبانی یعنی رادان با گستاخی تمام دختران را فاحشه مینامد و پسران را ارادل و اوباش!!!

کاری بکنید لطفا

کارشان از چند تار مو گذشته و بی جهت دخترانی که حجاب معمولی دارند و بدحجاب هم نیستند را برای زهر چشم گرفتن از بقیه به زور داخل خودرو های قفس دار میکنند. من خودم امروز شخصا در میدان پونک شاهد ضرب و شتم یک دختر که برای نجات دوستش التماس میکرد بودم و مامور کثیف مرد با چکمه به

ساق پای دختر جوان کوبید و وی رو نقش بر زمینش کرد. متأسفانه به هیچ وجه اجازه فیلمبرداری و عکس برداری داده نمیشود. لطفا کاری بکنید. این ها درحال سرکوب شدید و حبس و شلاق و ایجاد ارباب و وحشت در بین دختران هستن. مهدی کیا

مهدی عزیز،

عین گزارش و ای میل شما را منتشر میکنیم. این صحنه ها شنیع و غیر قابل تحمل اند و متأسفانه هر روز در سایت های اینترنتی هم پخش میشوند. بدن جوانی که زیر شکنجه کشته شده و نمایش این صحنه ها و عکسهای اعدام ها در ملا عام، هدفش اینست که همه ما را به کنج انزوا براند و ساکت کند. باید کاری کرد. تردیدی در این نیست. تمام تلاش ما اینست که تحرکات و اقدامات تانکونی به موجی گسترده و موثر تبدیل شود. سیاست حزب اتحاد کمونیسم کارگری تلاش برای سازماندهی و ایفای نقش برای یک اقدام و فشار گسترده و سراسری در خارج است که این اوضاع را بتواند متوقف کند. مردم حق دارند هرطور که میخواهند لباس بپوشند. این به کسی ربطی ندارد. واژه "بدحجاب" را باید برای همان اسلامیون مرتجع گذاشت که هنوز با این همه پیشرفت بشر، لباس و موی زن چهار ستون دینشان را میلرزاند. هنوز رژیم قادر نشده است به مردم پیروز شود و هنوز مردم تسلیم نشده اند و در یک مقیاس جمعی مقاومت میکنند. ناظر این اوضاع بودن و از تحقیر و سرکوب گفتن و محکوم کردن صرف این اعمال شنیع و ضد انسانی، دردی از کسی دوا نمیکند. باید تعرض کرد و نیروی وسیعی را علیه جمهوری اسلامی به میدان کشید. باید سیاست شان را شکست داد و اهداف شوم شان را ناکام گذاشت. ما با تمام قدرت در این زمینه تلاش میکنیم و همگان را به تلاش مشابه و فوری دعوت میکنیم. پیروز باشید.

آخرش چی شد؟

آقای دانشور سلام و سوالی دارم.

من از طرفداران جنبش هموسکسوالها هستم. شاید دلایل شخصی هم دارد. بحث شما را دنبال کردم و نظرات دوستان دیگر که انتقادی مطرح کردند نیز خواندم. حزب سابق شما هر سال در سوند در مراسم پرآید کمک مالی جمع میکند و در مورد موقعیت همجنسگرایان در ایران افشاگری میکند. فکر نمیکنم شما مخالف باشید چون خودتان هم در این زمینه فعالیت کردید. اما شما میگوئید این جنبشی ارتجاعی است و دوستان دیگر در حزب کمونیست کارگری نوشتند که جنبشی مترقی است. نتیجه این بحث چیست؟ بالاخره این جنبش ارتجاعی است یا مترقی؟ ما باید چگونه با این بحث برخورد کنیم؟ دوست شما داریوش

داریوش عزیز،

من نظر رسمی در حزب کمونیست کارگری مبنی بر مترقی بودن جنبش هموسکسوالها و دفاع از تمامیت آنچه که این جنبش میگوید ندیدم. آنچه در پاسخ مطلب من مطرح شد توسط یک کادر حزب بود که باید بعنوان نظر شخصی تلقی کرد. هرچند دوستان دیگر در حزب کمونیست کارگری این موضع را رد نکردند. با اینحال مادام که سیاستی رسماً توسط نهادهای سیاستگذار یک جریان مطرح نشده است، نمیتوان از آن بعنوان سیاست رسمی نام برد و در چهارچوب نظر شخصی قرار میگیرد. اما این جنبه مهم مسئله نیست و مسئله مهم متد برخورد کمونیستها به جنبشهای اجتماعی، و تفکیک بحث نفی ستم از هویتی سیاسی است که بنام این ستم بپا شده است. در اینمورد من در مطلبم توضیح داده ام. اینجا فقط تاکید میکنم که این بحثی در قلمرو داشتن حق انتخاب و نفی وجود تمایلات جنسی متفاوت نیست. همیطور بحثی در زمینه عدم دفاع از حقوق انسانی شهروندانی که هموسکسوال هستند نیست. کمونیسم بعنوان جنبشی برابری طلب و جنبشی

که خواهان الغا هر نوع تبعیض است، برای تعریف حقوق انسانی و اجتماعی از هویت قسمتی و "صنفی" و کاذب انسانها شروع نمیکند. نقطه عزیمت ما هویت عام انسانی و انسان در ظرفیت جمعی و فردی است. ناسیونالیست بودن یا سبک بودن یا مذهبی بودن هموسکسوال بودن کسی، مبنای تعریف حقوق فرد یا افراد و یا مبنای نفی حقوق فردی و اجتماعی کسی نیست. همیطور افشا جمهوری اسلامی و هر نهاد و قدرتی، که با اعدام و شکنجه سراغ بخشی از شهروندان جامعه به هر دلیلی میروند، و جنگیدن برای سرنوشتی آن یک گوشه از مبارزه وسیعتر ما برای به کرسی نشاندن آزادی و برابری انسانهاست. موضوع اینست که ما برای استیفای آزادی مذهب و رفع تبعیض از کسانی که خود را متعلق و یا منتسب به یک مذهب میدانند، پرچمدار و مدافع مذهب دیگری نمیشویم. بلکه در عین مبارزه با جمهوری اسلامی علیه هر نوع مذهب مبارزه میکنیم و آزادی قسمتی "غیر مسلمان" را نیز در آزادی بشر از مذهب و پایه های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مذهب میدانیم. ما لازم نمیبینیم که برای مبارزه با ستم ملی و نفی آن، ناسیونالیست و فدرالیست دو آتشه شویم و جنبش توجان ها و آرکان ها و موسولینی های "وطنی" را به مردمی که به نام "ترک" و "کرد" و "بلوچ" تحت ستم قرار گرفته اند بفروشیم. در برخورد به جنبش هموسکسوال نیز، کمونیستها براساس همین دیدگاه و متد است که خواهان رفع تبعیض فوری از شهروندانی اند که براین اساس مورد تبعیض قرار گرفته اند. ما برای اینکار لازم نیست به جنبش هموسکسوال بپیونددیم. تا چه رسد به این که آنرا جنبشی ترفیخواه ارزیابی کنیم! کسی که میگوید این جنبش مترقی است و ترفیخواه است، باید اول کمونیسم و مارکسیسم را کنار بگذارد و زیر پرچم وحدت و آشتی طبقاتی به صف شود. دوستان ما متوجه نیستند که چه میگویند و دو سطح کاملاً متفاوت در بحث را قاطی کردند؛ یعنی مقابله با ستم و تبعیض را با

نامه ها...

قبول چکی جنبش هموسکسوال و اهداف سیاسی آن یکی گرفته اند و برای دفاع از دومی برایمان توضیح میدهند که ستمی در جریان است و باید با آن مبارزه کرد!؟ گوئی صورت مسئله عوض شده است.

بگذارید مثالی بزنم؛ اخیر در سوئد هم مراسم پراید برگزار شد. کارنوال جالب و شادی است و مردم هم از این کارنوال حسابی استقبال کردند. وقتی به صف تظاهرات نگاه میکنید صحنه های جالبی را مبینید؛ احزاب محافظه کار، سوسیال دمکرات، لیبرال، چپ، محیط زیست، اتحادیه کارگری، پلیس، معلمان، پزشکان، خانواده های برخی از آنها با پرچم و آرم خود و با شرکت وزرا و لیبرهای احزاب و شخصیت های سیاسی و هنری دشت سرهم رژه میروند. اینها و در یک قدم آنطرف تر، هرکدام جایی مشخص را در سیاست و جامعه دارند. پلیس کارش روشن است و لابد توضیح لازم نیست. احزاب چپ و راست و اتحادیه کارگری این جوامع علیرغم نزدیکی و دوری شان به هم در یک صف واحد رژه میروند. اشتراک همه شان اینست که هموسکسوال و بی سکسوال و ترانس اند. اختلافشان موقعیت اجتماعی و طبقاتی و سیاست شان است. حال چگونه "این جنبش مترقی است"؟ خود اینها همدیگر را در یک سنت سیاسی و جنبشی نمی بینند. لابد از نظر گوینده این ادعا "مترقی" است و اختلافی با آن حس نمیکنند! حتی اگر شرکت کنندگان رژه هموسکسوالها جملگی چپ هم بودند، در این واقعیت تغییری ایجاد نمیکرد که قائل شدن و ایجاد هویت براساس تمایل جنسی برای بخشی از انسانها امری ارتجاعی است. یک عده آمدند و از خصوصی ترین امر زندگی شان هویت متمایز ساخته اند و هر روز این تمایز را به دیگران خاطرنشان میکنند. ما با این مخالفیم نه با آزادی افراد

بزرگسال در تعیین نوع رابطه جنسی. به نظر من مقابله قاطع با هر نوع تبعیض براین اساس مشروع و آزادیخواهانه است اما هویتی که این جنبش خلق و تبلیغ میکند هویتی ارتجاعی است.

نامید شدم!

سپاوش عزیز، مقاله کورش مدرسی در مورد شکست ناسیونالیسم ایرانی خیلی نامیدم کرد. نمیدانم تحلیل اش درست است یا غلط. اما اگر شکست خوردیم یعنی مردم شکست خوردند، وضعمان در آینده نزدیک خیلی بد میشود و دوباره توده ای اکثریتی ها همه جا سردر میآورند. نظر تو چیه؟ من هیچوقت به ناسیونالیسم ایرانی تا این حد فکر نکرده بودم که مردم ایران طرفدارش بودند و حالا زانوی غم بغل گرفتند. اما از اینطرف هم چپ بطور کلی حضور دلگرم کننده ندارد. واقعا موضوع چیه؟ جمهوری اسلامی اگر برنده همه چیز شده نباید منتظر کشتار دیگری مثل 67 باشیم؟ فکر کردن به اینها نامیدترم میکند. قربانت، سعید

سعید عزیز،

مطلب کورش مدرسی را من را هم خواندم. پاسخی مختصر در باره آن نوشته ام که در همین شماره منتشر شده است. لطفا همین مطلب را بعنوان نظر و پاسخ من بخوانید. پیروز باشید.

موازین نشریه شما چیست؟

سلام دوست عزیز. آیا در نشریه شما میتوان مطالب سوسیالیستی چاپ کرد یا نشریه فقط برای حزب است؟ موازین شما بعنوان سردبیر چیست؟ ارادتمند، حجت پور- تهران

دوست عزیز،

یک دنیای بهتر نشریه ای از حزب اتحاد کمونیسم کارگری است. مسئولیت مقالات با نویسندگان آنست. مواضع حزبی را ارگانهای

حزبی در قطعنامه ها و بیانیه ها و اطلاعیه ها بیان میکنند. سردبیر در قبول و رد و تلخیص مطالب دریافتی آزاد است و هر مورد را قبل از انتشار به اطلاع نویسنده میرساند. در عین حال یک دنیای بهتر ابزاری است برای کمونیست کارگراها و سوسیالیستهایی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برپائی جامعه ای سوسیالیستی مبارزه میکنند. به این معنی نشریه تلاش میکند جنبه سازمانگرانه و انتقادی کمونیسم را رکن مهم کارش قرار دهد. این نشریه به همین اعتبار برای جنبش سوسیالیستی و کارگری باز عمل میکند. در این چهارچوب اگر مطلبی دریافت کنیم که انتشار آن را مفید تشخیص دهیم، حتما اینکار را میکنیم، منافع جنبشی برای ما ارجح بر منافع حزبی است. امیدوارم به نکته و سوالاتان پاسخ داده باشم و همینطور مایل به خواندن مطالب سوسیالیستی شما هستم. موفق و پیروز باشید.

به جمهوری اسلامی خدمت نکنید!

آقایان و خانمهای محترم. شما وقتی به ناسیونالیسم و هویت مشترک ملی مردم حملہ میکنید و عقاید شخصی و مذهبی دیرینه مردم را زیر باد انتقاد میگیرید فکر میکنید چه اتفاقی میافتد؟ هم مردم را از خود دور میکنید و هم آنها را به هویت و قدرت جمعی شان بدبین میکنید. آیا در این وسط جمهوری اسلامی نفع نمیبرد؟ آیا شما ناخواسته به جمهوری اسلامی خدمت نمیکنید؟ سو تفاهم نشود غرض اینست که درک شما از تاکتیک غلط است. شما اگر جامعه ای آرمانی هم بخواهید باید اول سرمایه داری و دمکراسی به اندازه لازم رشد کرده باشد. چطور در کویر اسلام میخواهید سوسیالیسم بپا کنید؟ اگر درست نگاه کنید مبینید ناسیونالیسم امروز بسیج کننده ترین و نجات بخش ترین ایدئولوژی است و شما با این بحث ها مردم و

خودتان را از آن محروم میکنید. خواهشمندم اهل بحث و نظر این نکته را برای کمونیستها توضیح دهند و در این بحث مشارکت کافی کنند. شما هم فکر کنید. یک میهن پرست دمکرات.

"میهن پرست دمکرات" عزیز،

تو شما مقداری عجیب است و ابدی ربطی به درک درست از تاکتیک و سیاست ندارد. بحث شما مثل اینست که بگوئیم؛ آگاهی بیمار به نوع بیماری اش باعث مرگ و یا بدتر شدن مرضی اش میشود؟ اگر این حکم درست بود باید کل علم پزشکی را ملغی اعلام میکردیم! مذهب و به قول شما "عقاید دیرینه مردم" و یا "ناسیونالیسم و هویت مشترک ملی"، دو بیماری مسری و خطرناک اند که اتفاقا بیمار باید از وجود این ویروسهای اپیدمیک در زندگی خویش و راه مقابله با آن آگاه و مصون باشد. "هویت مشترک ملی" چیزی نیست جز انعکاس تجارت و بازار داخلی برای سرمایه دار در هر کشور. این هویت جعلی است، انسانی و همه شمول و "مشترک" نیست، بلکه طوق ایدئولوژیک ناسیونالیسم و جنبش ناسیونالیستی است که برای تامین منافع خود به گردن مردم و طبقه کارگر آویخته است. درست مانند هویت عشیره ای و قبیله ای و سکتی که زمانی به همان اندازه "مقدس" بود و ناسیونالیسم با پروسه شکلگیری دولت- ملت به آن نقطه پایان گذاشت، "ملت و هویت مشترک ملی و تاریخ ملی و فرهنگ ملی و هویت ملی" و خرافاتی از این قبیل نیز پدیده هائی دورانی و تاریخی اند و میتوانند و باید منسوخ شوند. در همین سالها دهها "هویت مشترک ملی" در جنگها و تلاطمهای سیاسی از بین رفتند و عده ای دیگر درست شدند. پرچمهایی جدید و قدیمی که با این نام برافراشته شدند، و عده ای دیوانه و متعصب زیر آن شعار نابودی همسایه ها را میدهند و میلیونها نفر را با همین نام نابود کردند، همه از صفحات سیاه ناسیونالیسم در

نامه ها...

تاریخ معاصر است. برای من بعنوان یک کمونیست و مارکسیست برآستی ناسیونالیسم نماد عقب ماندگی و تاجر فکری و فرهنگی است. من در ناسیونالیسم و هویت ملی تنها ستم و خون و تعصب و نژادپرستی و بیگانه گریزی و خود محوری ملی میبینم. ناسیونالیسم پرچم سیاسی و ایدئولوژیکی منافع سرمایه داری در بازار داخلی هر کشور و قلمرو رقابت منطقه ای و جهانی است. سرمایه در ماهیت خود ملی گرا نیست، جهان وطن است و هر مانع کسب سود را هر چند قدیمی و "دیرینه" از سر راه جارو میکند. سرمایه بدون بازار جهانی و بدون کارکرد جهانی سرمایه دخل و خرجش راست و ریس نمیشود. به این معنا ناسیونالیسم از زاویه اقتصادی زیر پایش خالی است. آنچه به ناسیونالیسم و پرچم و تبلیغات ضد بشری ناسیونالیستی معنا میدهد، همان تعیین سهم سرمایه داران "وطنی" از کل سود حاصله از کار کارگران در بازار داخلی است. دولت چیزی نیست جز فشرده این تمایل و منفعت در قالب سیاسی و اداری و حقوقی آن. قانون چیزی نیست جز انعکاس این تناسب قوا و تامین کننده اراده طبقه حاکم. فرهنگ و ایدئولوژی حاکم چیزی نیست جز ابزار شکل دادن به منش و افکار و تابوها و تعصبات جاهلانه مردم حول منافع سرمایه.

ناسیونالیسم بعنوان جنبش سیاسی، بعنوان گرایش اجتماعی، بعنوان احزاب سیاسی، بعنوان فرهنگ و تاریخ و ایدئولوژی، پدیده ای ارتجاعی و ضد آزادی و برابری مردم است. به همین اعتبار یک وظیفه کمونیسم و طبقه کارگر، که انترناسیونالیسم و هویت جهانشمول طبقاتی و رهائی انسان را هدف خود قرار داده است، مقابله قاطع و بدون توهم با اشکال مختلف ناسیونالیسم در صفوف خود و جامعه است.

تبلیغات ما علیه مذهب نیز از همین منطق پیروی میکند. اگر ناسیونالیسم و میهن پرستی از ابزارهای جدید و طوق ایدئولوژیکی بورژوازی مدرن است، مذهب از تاریخانه های تاریخ بشری خود را تا اینجا کشیده است و تداوم حیات ننگین اش و حکمت وجودی امروزش را مدیون همین شاهان و دولتهای بورژوائی است. اگر کسانی هستند که مردم را از این باورهای دیرینه و ارتجاعی رها میکنند و دریچه آزادی از مذهب را برایشان میگشایند، باید به آنان صد بار دست مریزاد گفت. وانگهی نقد مذهب و اسلام سیاسی جمهوری اسلامی را زیر فشار میگذارد. معلوم نیست شما چرا نتیجه گرفته اید که نقد ناسیونالیسم و مذهب در خدمت جمهوری اسلامی است؟ شاید از اینرو که اشتراک جنبش ناسیونالیستی با جمهوری اسلامی در نگاه مثبت هر دو به "باورهای دیرینه" مردم و تلاش برای حفظ این بساط تحمیق و سرکوب در خدمت سرمایه است!

در مورد بحث تاکتیک همینقدر بگویم که تاکتیک برای کمونیسم با تاکتیک و پلنیک برای سرمایه داران و ناسیونالیستها تفاوت اساسی دارد. این استدلال شما که اول باید سرمایه داری و دموکراسی به اندازه کافی رشد کند و بعد از سوسیالیسم حرف زد، توسط جناح چپ و ناسیونالیسم خلقی و جهان سومی در اشکال فرموله تری هزاران بار تکرار و پاسخ گرفته است. سرمایه داری رشدش را همه جا کرده است. جنبش سوسیالیستی مشروعیت اش را از درجه رشد سرمایه داری نمیگیرد. سوسیالیسم محصول دوران عهد عتیق و فئودالیسم و حکومت مذهب و سلطنت نیست، محصول جامعه مدرن بورژوائی و سرمایه داری است. نقد اجتماعی طبقه کارگر سوسیالیست و جنبش این طبقه برای العا و نفی این نظام با تمام میراث مذهب و خرافه است که بدرجات مختلف به ارث برده است. ایران جامعه ای سرمایه داری است نه "کویر اسلام" دوره محمد! شما برای خرید سرشیر و ماست و کره سوار خر به ده

حکومت های کارگری و شورایی و تلاش انسان را برای رسیدن به رهایی و برابری را به حرفهای شیرین و رویایی بشردوستان خانه نشین معنی کردند. با صدور اطلاعیه و اکسیون بازی و تابلوی خبری شدن، این شرایط تغییر نمیکند. بار دیگر چپ با مختصات امروزش در جهان دست بالا گرفته و ایران و ساختار جنبش های مختلفش هم خارج از این حلقه نیست. هدایت و سازمان دهی این چپ سرگردان در ایران بجز با حضور واقعی و عمل ما امکان پذیر نیست. ما منتظر تحول نمیشویم تحول می آفرینیم. به حزب اتحاد کمونیسم کارگری میپیوندم.

رضا میرفیضی 11/08/07 لندن

زنده باد حزب

مسروم از این که اکنون در کنار جمعی از مبارزین انقلابی که همواره در طی این سالیان هدفی جز مبارزه با زیر پا گذاشتن ارزشهای انسانی از طرف حاکمین اسلامی، حمایت و سازماندهی طبقه کارگر و تلاش برای به وجود آوردن برابری سیاسی و اقتصادی و جامعه ای شاد و مرفه و انسانی را نداشتند، همکاری نامیم. هر چند که سالیان مدیدیست که خود این عزیزان همچون همگان مورد ظلم و ستم واقع گشته و هزاران افسوس که جوانانی مبارز به جرم اعتقاد به این آرمان حقیقی، سرخ و رادیکال به دست جباران جمهوری اسلامی، جان عزیزشان را از دست داده اند. اکنون که قریب ثلث قرن از زمان حکومت توحش اسلامی که در طول تاریخ دنیا نظیر آنان را به خود ندیده در ایران می گذرد، وظیفه خود و هر جوان آزاده ای میبینم که با سازماندهی و دخالتگری برای ساختن دنیایی بهتر و ساختن ایرانی آزاد و مرفه و برابر تلاش و مبارزه کند. تاریخ از مبارزین و مشخصا کمونیست کارگرها با نام اقلیت خلاف جریان یاد کرده که در عین اقلیت بودن، تاثیر گذار ترین جنبش اجتماعی سیاسی بوده اند، من به این اقلیت میپیوندم و با این شعار که ما،

نمیروید، با اتومبیل از سوپرمارکت ها و فروشگاههای زنجیره ای میخرید! سرمایه داری در جامعه ایران با رفرم ارضی شاه مسلط شد و حکومت شاه در انقلاب 57 توسط همین کارگران ساقط شد. اما بدلیل نداشتن حزب و برنامه روشن کارگری قدرت بدست اسلامی ها افتاد. میتوانست بدست طبقه کارگر و کمونیستها بیافتد. امروز هم جنگ برسر سرنگونی این نظام و شکل دادن به آینده است. در این جنگ نه فقط مذهب و دولت اسلامی بلکه نظام سرمایه داری مورد تهاجم است. ناسیونالیستها در مقابل این طبقه و مردم ناراضی حرفی برای زدن ندارند. آنچه شما و نوع شما وعده میدهید، ناکجاآبادی است که در آن قرار است چند نسل دیگر کارگران، برای جبران از کف رفتن منافع بخشی از این طبقه در دوره جمهوری اسلامی، باید جان بکنند و به اختناق سیاسی و تداوم فقر رضایت دهند! اما در همین کشور کارگر و سوسیالیسم تضمین میکند که جامعه ای خوشبخت و مرفه برای همگان از جمله شما "میهن پرست دمکرات" خواهد ساخت. ناسیونالیسم و میهن پرستی را کنار بگذارید، اگر سوسیالیست و برابری طلب نمیشود لاقول سکولار و انسان دوست باشید. خاک که "پرستش" ندارد!

با حقیقت زندگی میکنم

به عنوان یک عضو سابق حزب کمونیست کارگری ایران اعلام میکنم که خواستیم طبقه را محو کنیم در طبقات محو و حل شدیم. سکتاریسم و فضای تنفر از غیره خودی، الفبا و سر منشا مواضع ما شد. من این شرایط را درست نمیدانم. جامعه به ما اعتماد نمیکند اگر تغییر نکنیم. اگر زیر و رونکنیم، اگر حزب رهبر - سازمانده نشویم. جهان بعد از جنگ سرد و شکست بلوک شرق، کار و وظیفه ما کمونیست ها را به مراتب دشوار تر کرد. مراکز فکری و تبلیغی عظیم در جهان، تبدیل به کانون های کمونیسم گریزی شده اند و

نامه ها ...

سازماندهی و تلاشمان، رهایی بخش جامعه و ایران خواهیم بود، یا به این عرصه میگذارم. آزادی، برابری و حکومت کارگری را متحقق خواهیم کرد. زنده باد حزب اتحاد کمونیسم کارگری. توحید اقدمی 10/08/07 لندن

رفقای عزیز رضا و توحید،

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری خوش آمدید. درک شرایط امروز جنبش مان و تلاش و دخالتگری برای تغییر اوضاع و عوض کردن صورت مسئله سیاسی کار کمونیسم و طبقه کارگر است. ما نباید منتظر اوضاع باشیم و یا دودستی نیرو و امید مردم را به راست جامعه ببخشیم. ما باید در مقابل شکست طلبی و پاسیفیسم و هر سیاستی که مردم و کمونیسم و مبارزه مستقل را به صحنه میراند و یا در مقابل این اوضاع بی وظیفه میکند بایستیم. کار ما تشخیص دقیق روندها، دخالتگری در آن و به قول شما آفریدن تحول است. این تحول برای ما پیشاپیش تحکیم رابطه حزب و کمونیسم با جامعه و مردم و برگرداندن امید و اعتماد به راه حل چپ و کمونیستی است. به صفوف مبارزه کمونیستی و انسانی و حزب خودتان خوش آمدید.*

برنامه های تلویزیونی

برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر
بوقت تهران

یکشنبه: ساعت ۱۲:۳۰ و
۵:۳۰ بعد از ظهر

دوشنبه: ساعت ۲:۳۰ بعد از
ظهر

در تلویزیون کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم.

لطفاً روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

کمونیستها، کارگران!

به حزب اتحاد کمونیسم
کارگری بپیوندید!

این حزب شما برای برچیدن
جمهوری اسلامی و نظام
سرمایه داری در ایران و
برپائی سوسیالیسم است!

به محمد و تمام مزدوران جمهوری اسلامی

کامیار آزامهر

کامنت شما من رو به هیچ وجهی شگفت زده نکرد چون می دونستم این وبلاگ های ما تا به حال فیلتر نشده تا بتوانید آبی ما رو گیر بیارید. مخصوصاً وبلاگ بابلسر. خودت که می دونی! البته این کار احماقانه ای به نظر می رسید و من هم برای اطمینان آبی پی رو مخفی نگاه می داشتم. نمی دونم شاید از طرق دیگر به ما دسترسی پیدا کردین اما می بینی که هنوز من می نویسم و وبلاگ خبری هم فعال است. اگر من و دوستانم هم نباشیم کسان دیگر هستند که جلو شما بایستند. برام جالبه جایی صحبت از این می کنی که ما کوچکتر از اونیم که در مورد مسائل جامعه صحبت کنیم و در نقطه مقابلش تمام توان تکنیکی و تاکتیکی خودتون رو برای گیر انداختن ما به کار می برید و سوال من از شما این است که مگه ما به غیر از بیان عقاید خودمون کار دیگری هم کردیم. خب این آدم هایی که وبلاگ ما رو می خوانند دارای شعور هستند و می توانند در مورد درستی و نادرستی عقاید ما نظر بدهند و یا آن را مورد بحث و نقد قرار دهند پس این همه بگیر و ببند چه چیزی جز ترس را می تواند توجیه کند؟ ترس از اینکه مردم جرات صحبت پیدا کنند. ترس از اینکه از سنت های متحجر و پیش و پا افتاده ی قرون وسطایی دست بکشند. در مورد اینکه ما رو خرابکار معرفی کردید هم باید مطلبی بنویسم. در مورد این مسخره بازی که به اسم جمع آوری ارازل و اوباش راه انداخته اید هم همینطور. اما خودت می دونی که فرصتم کوتاهه. به زودی سعی می کنم این کار رو انجام بدم چون دوست دارم و می تونم و از شماها نمی ترسم.

نمیدونم ولی چرا روی ما اسم خرابکار گذاشته اید؟ ما جز نوشتن عقاید خودمون کار دیگری هم کرده ایم؟ آن هم عقایدی که هر گونه تجاوز به انسان، اعدام و ترور و هرگونه تعرض به مردم را نفی می کند. شاید منظورتون اعتراضات و اعتصابات است که مردم در این چند وقت اخیر با دست خالی در مقابل نیروهای مزدور تا دندان مسلح رژیم انجام دادند؟ یا دفاع از زندانیان سیاسی که در زیر شکنجه رژیم قرار گرفتند؟ یا محکوم کردن قتل و کشتار و اعدام دسته جمعی؟

بسیار خب اگر این ها خرابکاری است من افتخار می کنم که یک خرابکارم. در همین چند روزه یکی از دوستان خبرنگار من رو به جرم اوباش بودن (بر ضد قدرت حاکم نوشتن یعنی اوباشی گری) محکوم به اعدام کردید. اما مطمئنم اگر روزی ما به قدرت سیاسی برسیم شما رو اعدام نخواهیم کرد چون ما خرابکاریم.

مرکز مطالعات کمونیسم کارگری برگزار میکند:

نقد و بررسی تئوریهای "شکست طلبانه" در جنبش کمونیسم کارگری

تامین هژمونی بر جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم رکن اساسی تلاش جنبش کمونیسم کارگری در تصرف قدرت سیاسی است. این سمینار به نقد و بررسی تئوریهای "شکست طلبانه" کورش مدرسی در جنبش کمونیسم کارگری و در ارتباط با جنبش سرنگونی میپردازد. نتایج سیاسی و پراتیکی چنین ترهایی کدامند؟

علی جوادی

مکان: شبکه پالتاک، گروه خاور میانه - ایران یکشنبه ۱۹ اوت

ساعت ۸ شب بوقت اروپای مرکزی، ۱۱ صبح بوقت لس آنجلس

و بطور هم زمان در یاهو مسنجر

Markazmkk@yahoo.com

worker.communism.studies@gmail.com

<http://markazmkk.blogfa.com>

یک دنیای بهتر

برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری را
بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید!

از سایت و وبلاک حزب دیدن کنید؛

www.for-abetterworld.com

<http://for-abetterworld.blogfa.com>

یادداشت سردبیر ...

تریبونونیونیستی اینروز وسعت لازم و مکان شایسته خود را نیافت، اما از زاویه سنت و عرف مبارزاتی کارگران در جهان و ایران و چشم اندازی که ترسیم میکنند حائز اهمیت اساسی و استراتژیک است. امروز صالحی و اسانلو و دیگر رهبران و فعالین کارگری در ایران، مکان خود را در میان هم طبقه ای هایشان و افکار عمومی پیشرو یافته اند.

اما مسئله اینست که ماشین کشتار و سرکوب جمهوری اسلامی هنوز متوقف نشده است. هنوز کارگران و دیگر دستگیر شدگان در زندانند. بدنبال صدور احکام و زندان برای II فعال کارگری در سنندج، احکام زندان موقت یکماهه برای پنج عضو سندیکای واحد، ابراهیم مددی، یعقوب سلیمی، داوود نوروزی، همایون جابری و ابراهیم گوهری هم صادر شد. دانشجویان پلی تکنیک زیر شکنجه اند. اعدامها ادامه دارد. دستگیریها و احضارها ادامه دارد. ترور در کردستان و کشتن جوانان زیر شکنجه ادامه دارد. دور جدید قلع و قمع شدید زنان در خیابانها شروع شده است. این مجموعه ای سیاسی است که هدفی روشن را تعقیب میکند. قرار است جامعه بترسد و سکوت کند و قربانی بدهد تا رژیم اسلامی بتواند سرپا بماند و امر سیاسی اش را در منطقه پیش ببرد. باید این روند را متوقف کنیم. باید صورت مسئله را عوض کنیم. باید کاری بزرگ و فشاری باندازه کافی موثر بیاوریم. سوال اینجا دفاع فقط از فعالین کارگری از جانب کمونیستها و آزادیخواهان و یا سازمانهای کارگری نیست، هرچند در این کمپین کارگران و شرکت کنندگان در تظاهراتها از آزادی اسانلو و صالحی و کلیه زندانیان سیاسی و محکوم کردن دستگیریها و اعدام ها حرف زدند. سوال متوقف کردن روندی است که قصد دارد از الیت سیاسی جامعه و فعالین در ابعادی وسیع تر قربانی بگیرد و کل جامعه را به عقب نشینی وادارد. رژیم اسلامی دارد با مردم بازی میکند.

از یکطرف با فشار بغل دستی های نظام دانشجویان دستگیر شده تحکیم وحدتی را آزاد میکند و از طرف دیگر دانشجویان پلی تکنیک را زیر شکنجه قرار میدهد و تعداد بیشتری را میگیرد. از یکسو حکم اعدامی را زیر فشار لغو میکند و از سوی دیگر چند حکم اعدام صادر و اجرا میکند. از طرفی فعالین را به بهانه واهی میگیرد و زیر فشار وثیقه های سنگین مالی قرار میدهد و از طرف دیگر برخی را زیر شکنجه میکشد. جمهوری اسلامی در ایندوره هم تمایل چندانی برای مخفی نگهداشتن کشتار و شکنجه ندارد.

قرار است شمشیر خونین اسلام زهر چشم بگیرد و مرعوب کند. یکجا دادستان اش مثل میرغضب های عهد بوق در مراسم اعدام شرکت میکند و جای دیگر صحنه های دار زدن و مثله شدن زیر شکنجه را در مقابل چشم همه میگیرد! این بازی و رقص مرگ امروز حیاتی ترین تاکتیک و سیاست در اردوی مخالف جمهوری اسلامی و بویژه کمک کلیه انسانهای شریف باید در خدمت متوقف کردن این روند باشد.

چه باید کرد؟

سرکوب جمهوری اسلامی در 18 مرداد متوقف نشد. قبل از اینروز ادامه داشت و بعد آنهم ادامه دارد. مقاومت و تلاش ما برای متوقف کردن این روند و آزادی عزیزانمان هم باید ادامه یابد و اشکال جدیدتر و گسترده تری بخود بگیرد. نه فقط اقدامات و کمپین جهانی اقدام کارگری باید اشکال تعرضی تر و مشخص تر مانند اعتصاب، عدم بارگیری برای کشتی های جمهوری اسلامی، و به اعمال فشار سیاسی تندتر به جمهوری اسلامی ارتقا یابد، بلکه باید نیروی میلیونی ایرانیان در خارج کشور را به تحرک درآورد و به میدان کشید. باید اقدامی متناسب با اوضاع در دستور قرار بگیرد و شرایط تحقق آن را فراهم کرد. وضعیت امروز شباهت به دوره هائی دارد که جامعه از کمونیست و سوسیالیست و لیبرال و

قدرتمند و سراسری و با مومنتوم جمهوری اسلامی را عقب برانیم، اگر جنبش کارگری و جنبش زنان و فعالین سیاسی و اجتماعی کمترین تلفات را در این روند متحمل شوند، آنوقت راه پیشروی های بعدی هموار شده است. جمهوری اسلامی عقب نشسته و شکست خورده در این روند، سر جای سابقش نمی ماند بلکه به شیب سرنگونی نزدیکتر میشود. مردم شکست نخورده در این روند، به خانه شان باز نمیگردند بلکه تعرض به رژیم را تشدید میکنند.

18 مرداد باید ادامه یابد و برای ادامه آن تلاشی همه جانبه و متنوع و مبتکرانه لازم است. جنبش کارگری در سطح جهانی، جنبش زنان، جریانات سکولار و مخالف اعدام، سازمانها و نهادهای حقوق بشری، احزاب سیاسی، سازمانها و نهادهای فرهنگی و هنری، افکار عمومی و رسانه ها، ایرانیان خارج کشور، بستر فعالیت و بسیج هستند. باید تلاش کنیم صورت مسئله سرکوب و اعدام و تهاجم طالبانهای ایران به مردم به راس صورت مسئله سیاسی روز برود و جامعه را حول خود قطبی کند. باید زمین را زیرپایشان داغ کنیم و با قدرت به عقب برانیم. در این مرحله مشخص تنها به این طریق میتوان جمهوری اسلامی را مهار کرد و اجازه نداد مردم آزادیخواه در ایران در این جنگ متحمل تلفات بیشتری شوند. هر درجه شکست و کوبیدن مردم در داخل کشور به یاس و شکست در خارج و در فضای سیاسی ترجمه میشود و راه را برای شلنگ تخته انداختن جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی بطور کلی مهیاتر میکند.*

**برای متوقف کردن
اعدامها و آزادی کلیه
زندانیان سیاسی
متحدانه به میدان
بیائیم!**

**مرگ بر طلبان چه در
کابل چه تهران!**

ستون آخر

آذر ماجدی



از معجزات اسلامی؟

یک لژیون سوسیالیست انگلیسی

در صف نصرالله!

چند روز پیش یکی از دوستان دخترم به دیدن مان آمده بود. درباره مسائل مختلف با هم صحبت میکردیم. یادم نیست در چه متنی بود که او به یکی از دوستانش اشاره کرد، یک دختر جوان انگلیسی لژیون سوسیالیست که در اتاقش یک پوستر بزرگ زده: "ما همه نصرالله ایم!" نظر مرا میخواست. میدانست که این شعار با اعتقادات دختر در تناقض است. نمی فهمید که پس چگونه چنین پوستری روی دیوار اتاق دوستش پیدا شده. کمی هم شاید مردد بود که اشتباه میکند. شاید مساله ای هست که او از درکش عاجز است. ظاهراً با دوستش بحثی هم در این مورد داشته و هیچکدام نتوانسته دیگری را قانع کند.

جای تاسف است. پیش خودم فکر کردم که وای بر ما که انسان هایی از فرط مخالفت با سیاست های دولت های آمریکا و بریتانیا رو به اسلام سیاسی و نصرالله آورده اند. میشد مثل بعضی از دوستان گفت اینها "چپ لونتیک ضدامپریالیست هستند!" و گریبان خود را خلاص کرد. ولی کاش مساله به این آسانی بود. "لونتیک ضدامپریالیست" خواندن هر کسی که به دفاع از اسلام سیاسی بلند میشود، روشی سطحی است. درد کسی را درمان نمیکند. به این مساله پاسخ نمیدهد که چرا در لبنان نصرالله این چنین محبوب شده است؟ و چرا در غرب انسان هایی که به جنگ عراق، به حمله اسرائیل به لبنان و فلسطین، به تحریم اقتصادی مردم فلسطین و اکنون مردم اسیر شده در نوار غزه اعتراض دارند، به مدافعین حزب الله و اسلامیت ها گرویده اند؟

یک قطب سوم و بعلاوه یک مبارزه همه جانبه برای ارتقاء آگاهی به ماهیت هر دو طرف است. این وظیفه ماست. ما باید یک مبارزه همه جانبه علیه هر دو قطب تروریسم و ارتجاع سازمان دهیم. اسلام سیاسی و تمام ارتجاع و توحشی که نمایندگی میکند را باید افشاء کنیم. به یمن سیاست های قطب دیگر تروریسم، اسلام سیاسی ظاهری رهایی بخش بخود گرفته است. باید این ظاهر را درید. باید باطن آن را به همه نشان داد. یک کار پیگیر و همه جانبه نیاز است.*

سنگسار یک دختر 11 ساله

در خانقین عراق

یکی دیگر از محصولات حمله نظامی آمریکا به عراق و رها کردن هیولای اسلام سیاسی بجان مردم، سنگسار این دختر یازده ساله بجرم دوست داشتن پسر همسایه است. پدری که دختر خود را سنگسار میکند در عالم انسانی فقط میتوان دیوانه نامید.

در بخشی از جهان که زیر دست و پای اسلامیت ها لگد مال میشود، از این دست دیوانگان هر روزه دسته دسته تولید میشود. و ما شاهدیم که این جنون اسلامی دارد هر روزه دمار از روزگار میلیون ها انسان درمیآورد. قاتل سارای یازده ساله، دعای هفده ساله و 40 نفر دختر و زن جوان دیگری که پس از سنگسار وحشیانه دعا بدست دیوانگان اسلامی کشته شده اند، جنبش اسلامی است. این جنبش را باید از ریشه خشکاند و عقل را به جامعه بازگرداند.*

آدرس تماس با مسئولین حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی (دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی (علی جوادی، سیاوش دانشور، آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.comSivavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده (سیاوش دانشور، نسرين رضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

کمیته خارج کشور (کریم نوری، سیروان قادری)

karim.savalan@broadband.netsirvan_qaderi@yahoo.com

دبیرخانه (شراره نوری)

sharareh70@hotmail.com

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank – N. America

Routing Number : 121 000 248

Account Number: 36 48 46 88 52

این دختر جوان قاعدتا همه مواد لازم برای تف انداختن به روی نصرالله را داراست. بطور خودبخودی، بدون هیچ شستشوی مغزی و قلب ایدئولوژی ارتجاعی بجای "ایدئولوژی رهایی بخش"، یک زن جوان علیه اسلام سیاسی خواهد بود. زن ستیزی این جنبش و ایدئولوژی آشکار است. بعلاوه این دختر لژیون است. همه میدانند که حکم همجنس گرایی در اسلام مرگ است. در ایران و کشورهای اسلام زده هم جنس گرایان را دسته دسته اعدام میکنند. و بالاخره، این دختر از نظر سیاسی و اجتماعی به آن بخش از جامعه تعلق دارد که به رفاه دیگران می اندیشد و برای آن ارزش قائل است، وگرنه سوسیالیست نمیشد. با این وجود یک جنایتکار مرتجع تروریست به قهرمانش بدل شده است. این پدیده را باید جدی گرفت.

زمانی که دو شیطان در مقابل هم صف آرائی میکنند، تمایل خودبخودی و پراگماتیسم موجود در اکثریت مردم، آنها را به انتخاب آن شیطانی که کمتر بد بنظر برسد میکشاند. این پروسه طبیعی و خودبخودی است. تنها راه مقابله با این شرایط ایجاد یک آلترناتیو دیگر،

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!